

نبرد خلق

مرگ بورژوازم خمینی
زنده باد صلح و آزادی

کارگران و زحمتکشان
متحد شوید

ارگان
سازمان چریک های فدایی خلق ایران

شماره ۱۱۵

دوره چهارم سال یازدهم - اول دی ۱۳۷۳

صفحه ۱۲

بیانیه شورای ملی مقاومت ایران در باره گزارش وزارت خارجه آمریکا

تمام خودداری کردند. از همین رو، این گزارش مغرضانه و احکام بی پایه آن مورد اعتراض و مخالفت بسیاری از سیاستمداران، نمایندگان کنگره، سناتورها و نیز رسانه های معتبر امریکا قرار گرفت و از سوی آنها یک گزارش بی ارزش توصیف شد. تا آنجا که به ادعاهای بی اساس و تکراری گزارش برمی گردد، پاسخ آن تاکنون بارها داده شده است. از جمله در شهریور سال جاری، کمیسیون خارجی شورا، کتابی به نام «استمالت از آخوندهای تهران» همراه با اسناد و مدارک در این زمینه منتشر کرد. پس از انتشار گزارش، دوباره این کمیسیون موظف شد تا به افشای دروغها و پاسخگویی به ادعاهای ساختگی آن، با ارائه اسناد و مدارک لازم در هر زمینه، مبادرت نماید. از این رو در اینجا تنها به یادآوری چند نکته اساسی اکتفا می کنیم:

در صفحه ۲

وزارت امور خارجه امریکا، روز ۶ آبان ۷۳ گزارشی تحت عنوان «مجاهدین خلق ایران»، در ۴۱ صفحه به کمیته خارجی کنگره این کشور ارائه کرد. در این گزارش بی ارزش و پر از تحریف، جز قلب واقعیات و تکرار دعاوی و اتهامهای بی پایه ای که از سال ۶۴، در جریان رسوایی ایران گیت و معامله با رژیم خمینی، از سوی وزارت خارجه آمریکا علیه مقاومت ایران مطرح شده بود، چیزی دیده نمی شود. این گزارش بی اندازه مفشوش و پرتناقض و به نحوی شکفناکیز نادقیق است و در بسیاری از بخشهای آن ناسازگوییهای بازمندگان رژیم گذشته و مدافعان رژیم کنونی، یک به یک اما به نحوی خجولانه، تکرار شده است.

اما آنچه این نوشته رابیشتر زیر سوال می برد، این است که تهیه کنندگان، به رغم اصرار و تاکید کنگره، از استماع نظرات مجاهدین و دیگر اعضای شورای ملی مقاومت در جریان تدوین آن با لجاجت

پیام فرمانده کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

حملات تروریستی و خمپاره اندازی و تهاجم موشکی و هوایی دشمن ضدبشری به رزمندگان و پایگاههای ارتش آزادیبخش ملی، که از روز ۲۶ سپتامبر گذشته آغاز گردید، مبین یک تحول استراتژیک و آغاز دوران جدیدی در نبرد ارتش آزادیبخش بین مقاومت ایران با دیکتاتوری مذهبی و تروریستی است. حملات نظامی و با به پای آن توطئه های سیاسی و بین المللی از قضا در شرایطی صورت می گیرد که مجاهدین و ارتش آزادیبخش در سال جاری عمداً و به طور حساب شده به هیچ گونه عملیات نظامی مبادرت نکرده اند. حقیقت این است که انتخاب و معرفی رئیس جمهور دوران انتقال قدرت، از سوی شورای ملی مقاومت از یک سال پیش عرصه را به غایت بر رژیم آخوندی تنگ نموده و بزرگترین سلاح استراتژیک مقاومت ایران را به قلب ارتجاع حاکم نشانه رفته و سراپای آن را به لرزه درآورده است. برگزاری موفقیت آمیز هفته همبستگی و جشنهای سهرگان در حمایت از رئیس جمهور مریم رجوی در داخل کشور و استقبال هموطنانمان از تظاهرات ۳۰ تیر و مراسم سهرگان در خارج کشور، گواه این حقیقت است.

در ماههای آبان و آذر سال گذشته، آخوندهای هار و انفسارگسیخته با هو و جنجال و طومارنویسی نجومی و تهدیدات تروریستی و نازنجان اندازی به سفارت فرانسه و دفتر ایرفرانس در تهران و با تحریک و شاتناژ و با بسیجی که به قول روزنامه های خودشان «در طول تاریخ دیده نشده» سعی کردند مانع اقامت مریم در فرانسه شوند. سپس از پایان بهار امسال، در آستانه هفته همبستگی و تظاهرات جهانی ۳۰ تیر به بهانه انفجار خودساخته شان در حرم امام رضا (ع) و با نسبت دادن کشتار جنایتکارانه کشیشان مسیحی به مجاهدین آن چنان گرد و خاکی به راه انداختند که سه ماه به درازا کشید به نحوی که بسیج قبلی در برابر آن هیچ می نمود. نمره ها و جزع و فزع آخوندی و انواع و اقسام مانورهای شهری و دخیل بستنهای بین المللی فی الواقع ابعاد حیرتانگیزی به خود گرفته و گوش فلک را کر می کرد. آنقدر که خودشان اذعان کردند که تنها در عرض سه هفته بیش از ۳۰۰ خیر جعل نموده و روی آنتنهای جهان فرستادند.

و اکنون پس از یک سال، حرف اول و آخر رژیم آخوندی باز هم گلوله و بسب و خمپاره و موشک است. امری کاملاً پیش بینی شده و قابل انتظار که قبل از هر چیز حاکی از تکامل نبرد آزادیبخش برای آزادی خلق و میهن در پی بلوغ تنها جایگزین دموکراتیک و انتخاب و معرفی رئیس جمهور برگزیده آن می باشد. تصویب قانون «حق استفاده از سلاح» برای «اعاده نظم و کنترل راهپیماییهای غیر قانونی، فرونشاندن شورش و بلوا و ناآرامی» در مجلس ارتجاع (۷ آبان)، احضار کلیه مشمولان به خدمت دستور بازداشت افرادی که «خود را به مراکز مربوطه معرفی نکنند» (۲۴ آبان) و تصویب بصره مربوط به «بالا بردن توان امنیتی کشور» برای «خنثی سازی تهدیدات خارجی و نیز برای اجرای ساموریتیهای محوله وزارت اطلاعات» و «برای سالم سازی فضای سیاسی جامعه و

در صفحه ۱۳

سرخ در نام، زرد در عمل

در صفحه ۹

تهاجم فرهنگی چماقی برای سرکوب مقاومت فرهنگی

در صفحه ۱۲

زن معضل ارتجاع

در صفحه ۲

زنان الجزایر

در مقابله با بنیادگرایی

در صفحه ۵

ملل متحد برای سی و سومین بار رژیم را محکوم کرد

لازم است، اما به هیچ وجه کافی نیست و جامعه بین المللی می بایست ملایان را به خاطر کارنامه سراسر ترور و جنایاتشان از خانواده ملل طرد نمایند.

این قطعنامه با ۶۸ رای مثبت، ۲۴ رای منفی و ۵۶ رای ممتنع به تصویب رسید. در این قطعنامه به مسأله فرمان قتل سلمان رشدی نیز پرداخته شده است. قطعنامه در این باره می گوید: «همچنین در مورد تهدیدات مستمر به جان آقای سلمان رشدی و همچنین علیه افراد مرتبط با آثار او که به نظر می رسد این تهدیدات از حمایت دولت جمهوری اسلامی ایران برخوردار هستند، ابراز نگرانی عمیق می کنیم».

روز سه شنبه ۲۲ آذر امسال، کمیته سوم ملل متحد، طی یک قطعنامه قاطع، نقض گسترده و مستمر حقوق بشر، به ویژه سرکوب وحشیانه زنان و اقلیت های مذهبی، ادامه اعداسها و ترور مخالفان ایرانی و فعالان مقاومت و شهروندان خارجی را توسط رژیم ملایان محکوم کرد.

مستول شورای ملی مقاومت ایران آقای مسعود رجوی در این باره گفت: این قطعنامه با ابراز نگرانی از تبعیض گسترده علیه زنان ایرانی و نیز سرکوب و ترور پیروان سایر ادیان از رژیم ملایان خواهان توقف ترور اعضای «اپوزیسیون ایران» در خارج از کشور شده است. مستول شورا تاکید کرد البته تصویب قطعنامه های محکومیت رژیم اگرچه بسیار

هرچه گسترده تر بود مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

یابیه شورای ملی مقاومت

بقیه از صفحه ۱

۱- این گزارش در شرایطی منتشر می‌شود که رژیم ولایت فقیه، چند سال پس از خوردن «زهر آتش‌بس» و سرگ خمینی و بطلان افسانه «بیانه‌روی» رفسنجانی و استحاله رژیم، در محاصره بحرانهای درونی و بیرونی قرار گرفته و اینک نیز اوج گیری بحران رهبری و مرجعیت از یک سو و رشد بی‌وقفه ناراضی‌های اقشار مختلف جامعه و گسترش حرکت‌های اعتراضی و جنبش‌های قهرآمیز مردمی از سوی دیگر، هیچ‌گونه چشم‌اندازی برای بقا و ادامه حیات رژیم باقی نگذاشته است. در مقابل، شورای ملی مقاومت ایران و ارتش آزادیبخش ملی ایران خود را برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار آزادی و حاکمیت مردمی آماده کرده‌اند.

استقبال گسترده ایرانیان از هفته همبستگی ملی و حمایت از رئیس جمهور برگزیده شورای ملی مقاومت خانم مریم رجوی در داخل کشور و تظاهرات جهانی ۳۰ تیر در ۱۵ کشور جهان و برگزاری مراسم سرگاز در بسیاری از شهرهای ایران گواه این حقیقت است. والا رژیم آخوندی، آن‌چنان که همه شاهد بودند، در سراسر تابستان گذشته آن قدر علیه این مقاومت توطئه نمی‌کرد و سر خود را به هر در و دیواری نمی‌کوبید و سرانجام نیز به خیاره‌باران و شلیک موشک‌های اسکاد - ب به جانب رزمندگان این مقاومت روی نمی‌آورد.

بدین ترتیب، در شرایطی که سرنگونی رژیم خمینی و پیروزی الترناتیو دموکراتیک شورای ملی مقاومت در چشم‌انداز قرار گرفته است، مدافعان کودتای ننگین ۲۸ مرداد علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق نمی‌توانند و منافشان نیز ایجاب نمی‌کند که یک ایران مستقل، آزاد، دموکراتیک و پیشرفته و مدرن را تحمل کنند. از همین‌روست که در فقدان یک الترناتیو باطبع و «مناسب» خودشان، با انتشار این گزارش در صدد برآمده‌اند تا از استبداد مذهبی دلجویی کرده و سیر پرشتاب تحولات به سود الترناتیو دموکراتیک و مردمی را کند نمایند.

۲- باید تصریح کرد که در مورد شایستگی یا عدم شایستگی الترناتیو و جایگزین سیاسی برای رژیم نامشروع و ضد انسانی خمینی، تنها مردم ایران هستند که صلاحیت تصمیم‌گیری دارند، مردمی که در دوران مقاومت - یعنی در دورانی که دیکتاتوری مذهبی و تروریستی حاکم امکان رفتن به پای صندوق رای و انتخاب آزادانه را از آنها سلب نموده است - بالاترین درجه اعتماد و حمایت را با رزم و رنج و جان رشیدترین فرزندانشان به مقاومت و همین مجاهدین نشان داده‌اند. اگر جز این می‌بود و اگر شورای ملی مقاومت، چنان که گزارش مدعی است، پایگاهی در میان مردم ایران نمی‌داشت، تا کنون یکصد بار از بین رفته بود و الترناتیوهای دیگری در صحنه حضور می‌یافتند و مقاومت بیشتر و بالاتری را در برابر حکومت خون‌آشام آخوندی عرضه می‌کردند. در آن صورت البته نیازی هم به ۴۱ صفحه تعریف و ناسزا نبود. در میدان سیاست بین‌المللی چگونه می‌توان مقاومتی را این‌چنین ناچیز و فاقد پایگاه و اعتبار و وابسته به یک کشور کوچکتر از کشور خودش دانست، اما چنین ناخوشنازکی را به آن، به ویژه در این زمان - آن هم از سوی وزارت خارجه تنها ابرقدرت جهان - مبرم و ضروری یافت؟ آیا جز این است که خطر سرنگونی دیکتاتوری آخوندی و جایگزینی الترناتیو دموکراتیک، امری حتمی ارزیابی شده و به زیان معکوس مورد اذعان قرار گرفته است؟

۳- شورای ملی مقاومت ایران که برای دموکراسی و حقوق‌بشر و حاکمیت ملی مبارزه می‌کند و هرگز و تحت هیچ شرایطی از استقلال و آزادی ایران صرف‌نظر نکرده است و نخواهد کرد، این گزارش را سند استقلال و نشانه قدرت و اعتبار خود می‌داند. برای ما تعجب‌آور نیست که این گزارش مجاهدین و هم‌چنین شورای ملی مقاومت را «اساساً غیر دموکراتیک» توصیف می‌کند و می‌نویسد: «آنها یک الترناتیو مناسب برای رژیم کنونی ایران

نیستند». سیاست‌گذاران و تنظیم‌کنندگان این گزارش از قماش همان کسانی هستند که دولت ملی دکتر مصدق را نیز «مناسب» نمی‌دانستند. آری، «بزرگترین گناه» شورای ملی مقاومت و مسئول آن آقای سمعد رجوی، هم‌چون مصدق بزرگ و در پیروی از او، پایبندی به استقلال و دموکراسی است. این مقاومت بر آن است که پرچم شرف و آزادی مردم ایران را همواره در اهتزاز نگاه دارد.

۴- شورای ملی مقاومت ایران برای سرنگونی رژیم خمینی و استقرار حاکمیت مردمی تشکیل شده است. این شورا متعهد است که طی شش ماه پس از سرنگونی رژیم، از طریق یک انتخابات همگانی و مستقیم و تشکیل مجلس مؤسسان و قانونگذاری ملی، قدرت را به نمایندگان مردم منتقل نماید. این شورا «حقوق فردی و اجتماعی مردم مصرحه در اعلامیه جهانی حقوق بشر و کلیه آزادیهای عمومی، شامل آزادی اجتماعات، عقیده و بیان، مطبوعات، احزاب، سندیکاها، شوراها، ادیان و مذاهب و آزادی انتخاب شغل و معافیت از هرگونه تجاوز به حقوق فردی و اجتماعی و آزادیهای عمومی» را تضمین می‌کند و بر تساوی حقوق سیاسی و اجتماعی همه احاد ملت و ملنی شناختن همه امتیازات جنسی و قومی و عقیدتی و برابری همه شهروندان در برابر قانون» و «تساوی کامل حقوق اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی زن و مرد» تاکید می‌نماید.

این مواضع، از آغاز تشکیل شورای ملی مقاومت تا کنون، در مقاطع مختلف، به تصویب و امضای همه اعضای شورا، از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران، رسیده است. این مصوبات بارها منتشر گردیده و به سادگی در دسترس همگان قرار دارد و در بسیاری از رسانه‌های بین‌المللی نیز منعکس شده است. حال اگر تهیه‌کنندگان گزارش نخوابسته‌اند به آنها مراجعه کنند، یا به رغم آگاهی از این مواضع، برای مخدوش کردن چهره مقاومت، حتی اشاری هم به آنها نکرده‌اند، این امر فقط مبین بی‌اعتباری گزارش و غرض‌ورزی آنان است.

۵- شورای ملی مقاومت مطالب کذب و خلاف واقع مندرج در گزارش راجع به شورا و تاریخچه و اعضای قلی و فعلی آن و اتهامات بی‌پایه و اساس عنوان شده علیه مسئول شورا و تهمت‌های تکراری در مورد فقدان دموکراسی در شورای ملی مقاومت را که جا به جا با کاربرد اصطلاحات شناخته شده و مانوس هواداران رژیم گذشته و کارگزاران رژیم ضد بشری کنونی همراه است، به شدت رد و محکوم می‌کند و هم‌چنان که در گذشته بارها اعلام کرده است، یکبار دیگر تاکید می‌کند که «آقای سمعد رجوی مسئول و سخنگوی این شورا است و بنابراین اظهارنظرها و موضع‌گیریهای او را باید حاصل مباحثات و تصمیم‌گیریهای شورایی تلقی کرد». برخلاف اتهامات پوچی که در این گزارش پیش کشیده شده، گردش کار و تصمیم‌گیری در شورا مبتنی بر آیین‌نامه و ضوابط دموکراتیکی است که رسماً اعلام شده است و طی ۱۳ سالی که از تأسیس شورا می‌گذرد، مسئول شورا به کاملترین وجه آنها را اجرا کرده است. واقعیت این است که آقای سمعد رجوی، در مقام مسئول اول سازمانی که مقاومت سلحانه در برابر دیکتاتوری مذهبی حاکم بر ایران را شروع کرد، بنیانگذار یک ائتلاف سیاسی دیرپای تاریخ ما، به عنوان بدیل ملی و دموکراتیک این نظام تروریستی متجاوز به حقوق بشر و تمدن معاصر هم بوده است. از این رو طبیعی است که نخستین هدف تیرهای اتهام بدخواهان و دشمنان جنبش آزادیبخش ما باشد. درست به همین دلیل، نباید اینگونه ناسزاگویی‌ها، اهانت‌ها و افتراها را به حساب خصوصتهای شخصی گذاشت. بلکه باید آنها را تمهیدی برای تخریب یک جنبش و اعلان دشمنی با تمامی یک ملت اسیر و رزندگان آزادی‌تلقی کرد.

۶- شورای ملی مقاومت تاکید می‌کند که این گونه گزارشها و مواضع علیه مقاومت ایران و در پیش‌گرفتن سیاست دلجویی و مناشات در قبال دیکتاتوری مذهبی و تروریستی حاکم بر ایران، هرگز نمی‌تواند این رژیم قرون وسطایی را از سرنگونی نجات دهد و فقط آن را در

برخی از ریدادهای تاریخی

از صفحه ۱۴

۲۶ دی ۱۳۵۷ - فرار محمد رضا شاه خائن از ایران.
۳۰ دی ۱۳۵۷ - آزادی آخرین دسته از زندانیان سیاسی رژیم شاه
۱۲ دی ۱۳۵۸ - آغاز تحصن گسترده مردم سمنج.
۱۵ دی ۱۳۵۸ - اعلام برنامه ی ۱۲ ماده ای سمعد رجوی کاندیدای اولین دوره ریاست جمهوری و حمایت تمامی نیروهای مترقی؛ دموکراتیک و انقلابی از او.

۵ دی ۱۳۶۰ - شهادت مادر قهرمان مجاهد خلق معصومه شادمانی (مادر کبیری).

۱۹ دی ۱۳۶۱ - ملاقات مسئول شورای ملی مقاومت ایران با معاون نخست وزیر و وزیر خارجه عراق.

۲۴ دی ۱۳۶۶ - پیروزی اعتصاب غذا کنندگان در گابن؛ پاریس و چند نقطه دیگر جهان و بازگشت سرفرازانه پناهندگان اخراج شده از فرانسه.
خارجی:

۸ ژانویه ۱۶۴۲ - درگذشت دانشمند بزرگ گالیله.
۲۶ دسامبر ۱۸۹۳ - تولد مائوتسه دونگ رهبرانقلاب توده ای چین.

۹ ژانویه ۱۹۰۵ - کشتار بزرگ کارگران پترزبورگ به وسیله ارتش تزار و آغاز انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه تزاری.

۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ - شهادت روزالوکزامبورگ و کارل لیبکنشت از رهبران جنبش کمونیستی آلمان.

۲۰ ژانویه ۱۹۲۰ - تولد ناظم حکمت شاعر انقلابی ترکیه.

۱۲ ژانویه ۱۹۲۴ - تأسیس جبهه رهایی بخش ملی ساندینیست.

۱ ژانویه ۱۹۵۹ - پیروزی انقلاب کوبا.
۱۷ ژانویه ۱۹۶۱ - شهادت پاتریس لومومبا نخست وزیر قانونی کنگو.

۱ ژانویه ۱۹۶۵ - آغاز مبارزه سلحانه خلق فلسطین.
۲۰ ژانویه ۱۹۷۳ - ترور امیل کارکابرال؛ رهبر جنبش رهایی بخش خلق گینه به دست مزدوران پرتغالی.

۲۱ دسامبر ۱۹۷۹ - ورود نیروهای نظامی شوروی به خاک افغانستان.

سرکوب داخلی و صدور تروریسم و قشریگری به کشورهای دیگر تشویق می‌کند. اما به دلیل حضور یک مقاومت سراسری و عادلانه و ارتش آزادیبخش ملی بعنوان بازوی نظامی این مقاومت، شرایط امروز ایران با دوران کودتای ۲۸ مرداد به غایت متفاوت است. هیچ عاملی نمی‌تواند مانع سرنگونی این رژیم و پیروزی الترناتیو دموکراتیک و استقرار آزادی و حاکمیت ملی در ایران گردد. شورای ملی مقاومت در این مسیر از دوستی تمام ملیتها، دولتها، نیروها و شخصیتهایی که بحق عادلانه مردم ایران برای دموکراسی و استقلال احترام می‌گذارند استقبال می‌کند.

شورای ملی مقاومت ایران
آذرماه ۱۳۷۳



سایه‌های لطیف خشم

مجموعه مقالات، نامه‌ها و اطلاعاتی‌های معاون فرماندهی مارکوس به ارتش آزادیبخش زاپاتیستا - فوریه ۱۹۹۴

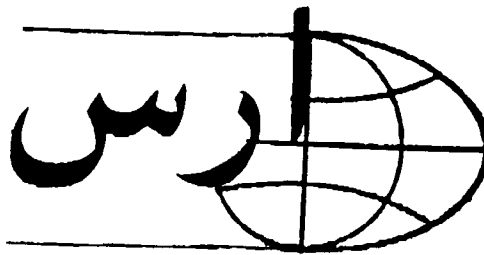
توضیح ارس: در اول ژانویه ۱۹۹۴ ارتش آزادیبخش ملی زاپاتیستا در جنوبی‌ترین ایالت مکزیک دست به قیامی مسلحانه زدند که سرانجام به آزادسازی منطقه «چیپاس» منجر شد. علی‌رغم هجوم تمام عیار دولتی به منطقه، زاپاتیستا توانستند کنترل ایالت آزاد شده را نگاه دارند. در مذاکرات با دولت مکزیک مردم منطقه «چیپاس» به رهبری زاپاتیستا توانستند بیشترین امتیازات سیاسی و اقتصادی را بدست آورند. سرپرست هیأت مذاکره کننده و سخنگوی قیام کنندگان و زاپاتیستا، فردی با ماسک بر صورت بود که خود را فرمانده مارکوس معرفی می‌کرد. (در مطبوعات و اطلاعاتی‌ها از او بعنوان معاون فرماندهی یاد می‌شود). فرمانده مارکوس نه تنها به سرعت چهره‌ای محبوب، جالب و عجیب در میان مردم سراسر مکزیک شد، بلکه شهرت او به خارج از مرزهای این کشور نیز رخنه کرد. او که هرگز ماسک را از روی خود برنداشت (وسرویسهای اطلاعاتی نیز تا کنون نتوانستند هویت او را آشکار کنند) در مطبوعات به عنوان بزرگترین راز و معمای تاریخ کشور مکزیک معرفی شد. او برعکس سرخپوستان منطقه مایان، چشم سبز و سفید پوست است. برخی او را یک کشیش، برخی یک کمونیست از کشوری دیگر و گروهی او را صرفاً یک نابغه می‌دانند. او خود را شاعر، نویسنده و یک انقلابی می‌خواند. مجله نیوزویک چاپ آمریکا او و جنبش زاپاتیستا را اولین امید و روزه چپها در آمریکای لاتین و جهان پس از پایان دوران جنگ سرد نامید و نویسنده دیگری حرکت آنها را بازآفرینی تاریخ در افقهای تاریخ توصیف کرد. در اینجا گوشه‌ای از نوشته‌های شعرگونه فرمانده مارکوس به نام «سایه‌های لطیف خشم» را می‌آوریم.

«و سپس ما از خود سربازانی آفریدیم، خاک ما همه از جنگ پوشیده بود، پاهای ما شروع به رفتن کرد، مسلحانه و با آتش پیش رفتیم، ترسان با مردگانمان دفن شد، و ما دیدیم که صدایمان به سرزمین قدرتمند رسید، و ما حقیقت را با خود حمل کردیم تا در میان آن سرزمین بکاریم، سرزمینی که در آن دروغ حکمفرماست، ما به شهر رسیدیم با مردگانمان بر دوش، تا به همه نشان دهیم، تا به چشمان کور هم‌میهنمان بنمایانیم، به انسانهای خوب و انسانهای بد، به عاقلان و به چشم فروبستگان، به قدرتمندان و به عاجزان، به حکمرانان و ستمدیدگان».

خبرنامه ارس - شماره ۵

برای تماس با خبرنامه ارس با آدرس زیر مکاتبه کنید.

ARAS
P-O- BOX 2402
ARLINGTON TX . 76004
U.S.A



یادداشت سیاسی

تلاش مذبحخانه، شکست مفتضحانه

از همان هنگام که اراکی به عنوان مرجع تقلید معرفی شد تا وقتی این مرجع گوش به فرمان حکومت مرد، و از روز مرگ اراکی در ۸ آذر امسال تا روز ۲۳ همین ماه، خامنه‌ای تلاش زیادی می‌کرد تا بتواند خود را بعنوان مرجع به شیعیان تحمیل کند. این تلاش خامنه‌ای و دارودسته او بویژه طی ۱۵ روز پس از مرگ اراکی از شدت و حدت زیادی برخوردار بود. خامنه‌ای برای تحمیل خود از تمام ابزارهایی که در اختیار داشت استفاده کرد. او حمایت رئیس مجلس و رئیس قوه قضائیه رژیم به اضافه صدها آخوند دولتی را داشت. او توانست ۱۵۰ تن از نمایندگان مجلس ارتجاع را با خود همراه کند. او حتی فرمانده سپاه سرکوبگر خود را به میدان آورد تا بگوید «کسانی را که می‌خواهند بین رهبری سیاسی و مرجعیت جدایی باشد، خرد خواهیم کرد». خامنه‌ای پول‌های زیادی هم خرج کرد اما این تلاش‌های مذبحخانه و مضحک نتوانست تأثیری در وضع خامنه‌ای داشته باشد. سرانجام خامنه‌ای در روز ۲۳ آذر، یعنی ۱۵ روز بعد از مرگ اراکی به شکست خود اعتراف کرد و گفت: «من برای خاطر این است که استکلاف می‌کنم، از قبول بار مسئولیت مرجعیت، هستند آقایان بحمدالله» خامنه‌ای با این حيله، می‌خواهد شکست مفتضحانه خود را پنهان کند. اما او در همین سخنرانی یک بار دیگر نشان داد که او باز هم دنبال توطئه‌گری برای اشغال کرسی مرجعیت است. او با حماقت تمام اعلام کرد که «خواست شیعیان خارج از ایران را قبول می‌کنم، برای اینکه چاره‌ای نیست». اما تردیدی نیست که این تلاش خامنه‌ای نیز هیچ نتیجه‌ای برای او نخواهد داشت.

سیاست‌های تهدیدآمیز رژیم در قبال منطقه

رادیو اسرائیل در برنامه روز اول آذر امسال گفت: «اوضاع خاورمیانه و سیاست‌های تهدیدآمیز حکومت اسلامی در قبال منطقه، موضوع اصلی دیدار شب گذشته نخست‌وزیر اسرائیل با رئیس سازمان اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) بود. در دیدار بین آقایان رابین و جیمزولوسی، رئیس سازمان اطلاعات اسرائیل (موساد) نیز حضور داشت. این دیدار شب گذشته در منطقه حرمانه‌ای در واشنگتن برگزار شد. یکی از وزیران همراه نخست‌وزیر اسرائیل در سفر به ایالات متحده طی روزهای اخیر از دولت واشنگتن خواسته بود سیاست استراتژیک معینی در قبال حکومت اسلامی ایران اتخاذ کند. وی نسبت به افزایش گسترده مبادلات تجاری بین حکومت اسلامی با کمپانیهای نفت آمریکایی اعتراض کرده بود».

ارس خبرنامه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران - کمیته آمریکا و کاناداست. تاکنون ۵ شماره از این خبرنامه انتشار یافته است. نبردخلق با آرزوی موفقیت برای رفقای دست‌اندر کار انتشار این خبرنامه، دو مطلب از شماره‌های ۳ و ۵ این خبرنامه را چاپ می‌کند.

فرمانده مارکوس بیش از این حرفهاست

مانتلی ریویو، سپتامبر ۱۹۹۴

در ماه اوریل روزنامه «سان‌فرانسیسکو کورونیکل» به نقل از فرمانده مارکوس، سخنگوی انقلابیون زاپاتیست در منطقه چیپاس نوشت که از زمانی در یک رستوران در سان‌فرانسیسکو کار می‌کرده، اما به بهانه همجنس‌باز بودن اخراج شد. روزنامه‌های طرفدار دولت مکزیک پس از آن فریاد یا مصیبتا سر دادند که او یک انقلابی معلوم‌الحال است. زاپاتیستا با سطور زیر به این مطالب پاسخ دادند: «در این باره که آیا مارکوس یک همجنس‌باز است»، «مارکوس یک همجنس‌باز در سان‌فرانسیسکو، یک سیاه در افریقای جنوبی، یک آسیایی در اروپا، یک «چیانکو» در «سان‌سیدو»، یک آتارشیست در اسپانیا، یک فلسطینی در اسرائیل، یک سرخپوست مایان در خیابانهای «سان‌کریستول»، یک بچه محل «نزا» (یکی از محلات پرجمعیت و کیف مکزیکوسیتی)، یک طرفدار موزیک راک در دانشگاه ملی (محل تدریس موسیقی کلاسیک)، یک یهودی در آلمان، یک کمونیست در زمان جنگ سرد، یک نقاش بدون گالری است... یک پاسیفیست در بوسینا، یک زن خانه‌دار تنها در یک‌شنبه شب در هر محله‌ای از هر شهر مکزیک، یک اعتصابی در GTM (یک اتحادیه طرفدار دولت که هرگز خواستار اعتصاب نیست)، یک نویسنده گزارشگر که داستانهای پاورقی می‌نویسد، یک زن تنها در ساعت ده شب در مترو، یک دهقان بدون زمین، یک کارگری بیکار است ... بنابراین مارکوس یک انسان است، مانند هر انسانی در این دنیا، مارکوس همه استمارشدگان، همه به حاشیه رانده‌شدگان و همه اقلیت‌های سرکوب شده است که مقاومت می‌کند و می‌گوید: دیگر بس است».

از خبرنامه ارس - شماره ۳

به دنبال درگیری درون حکومت بر سر مسئله ریاست دانشگاه تهران سرانجام رژیم، محمدرضا عارف را به جای دکتر غلامعلی افروز به سمت رئیس دانشگاه تهران منصوب کرد.

زن معضل ارتجاع

— زینت میرواشمی

یوسف صدیق عربانی تحت عنوان «حجاب، آماج تهاجم» در رسالت ۴۰ آبان ۷۳ چاپ شده است. او می‌نویسد:

«اسلام هرگز به بهانه حفظ حجاب زن را محکوم به خانه‌نشینی و انزوا نمی‌کند ولی باید بدانند نمی‌تواند با هر که بخندد و با هر کس بنشیند و هرطور که دلش می‌خواهد عمل کند که اگر چنین کند دیگر نمی‌تواند هرگز نقش خود را که نقش مادر و مربی جامعه است درست ایفا کند. اسلام در عین اینکه به زنان اجازه شرکت در اجتماعات و رفتن به بیرون از خانه را می‌دهد ولی سفارش می‌کند که به صورت مختلط نباشد محل رفت و آمد زنان باید از محل تردد مردان جدا باشد». او ادامه می‌دهد که: «متأسفانه زن را که می‌باید خانه و کاشانه با وجود او گرمی می‌گرفت و منبع عواطف انسانی و چشمه جوشان محبت مادرانه می‌بود از هنر اصلیش که پرورش اولاد و تربیت افراد جامعه بود دور ساخته و او را بی‌چادر و ... وارد کوچه و خیابان و بازار و سایر اماکن گناه کردند» و سرانجام عمق دیدگاه ارتجاعی خود را چنین بیان می‌کند: «لازم به یادآوری است که اسلام در مورد زن و مرد نه طرفدار تساوی است و نه معتقد به تبعیض است بلکه می‌کوشد تا در جامعه هر یک را در جایگاه طبیعی و قانونی خود قرار دهد».

همین آقای مرتجع می‌گوید: «پرتغالی‌ها می‌گویند زن و گوسفند را باید زود به خانه آورد» اما پاسخ زنان کشور به اراجیف این مرتجعین که زن را «ناقص‌العقل» می‌نامند در سطوح مختلف داده شده است. تا آنجا که به مقاومت ایران مربوط می‌شود، این مقاومت یک زن را به عنوان عالی‌ترین مقام برای دوران انتقال قدرت به مردم انتخاب کرده است. این مقاومت هرگونه نابرابری در مورد زنان را نفی و برای شرکت زنان در زندگی اجتماعی و در همه‌ی سطوح تدابیر حقوقی، سیاسی و مهتمتر از همه عملی اتخاذ کرده است. اما جامعه گسترده زنان کشور ما هم هرکجا که می‌توانند و فرصت پیدا می‌کنند، جواب مرتجعین را می‌دهند. در آخرین شماره مجله سالم (شماره هفدهم - سپهر ۱۳۷۲) یک میزگرد پیرامون خشونت وجود دارد. در این میزگرد حقایق تکان‌دهنده‌ای از زندگی زنان کشور ما توسط زنان شرکت‌کننده در میزگرد تشریح می‌شود. با یک نقل قول کوتاه از خانم دکتر شهلا اعزازی این مطلب را پایان می‌دهم. او می‌گوید: «خلاصه اینکه حاصل این همه تبعیض این می‌شود که دختر ابتدا تحت سلطه پدر است، بعد برادر، بعد زیر ستم شوهر و بعدها هم احتمالاً زیر سلطه پسر بزرگش قرار می‌گیرد. و در جامعه ما، جامعه قرن بیست و بیست‌ویکم هنوز تحت لوای واژه‌های زیبایی مثل وظیفه مادری و همسری به نوعی زن را کول می‌زنند، این‌ها فقط واژه‌های قشنگی هستند که بار اجتماعی قشنگی پشت آن است. همین!»



شاخص می‌شود. همین چادر مشکلی پوششی است که زن را واقعاً متین جلوه می‌دهد و پوشش خوبی است.» (رسالت ۲۶ خرداد ۷۳)

سرکردگان رژیم آخوندی برای تحقق چنین ایده‌های ارتجاعی زنان را مورد تهاجم قرار می‌دهند، با این حال طی ۱۶ سال حاکمیت ننگینشان موفق به تبدیل زنان به موجودی دلخواه و آرمانی خود نشده‌اند. می‌توان گفت مسأله زنان به عنوان معضلی حل نشدنی تا وقتی آخوندها حکومت می‌کنند وجود خواهد داشت. در حالی که در داخل و خارج از کشور رژیم به دلیل نقض آشکار حقوق زنان بی‌آبرو شده است، آخوندها به انحاء مختلف می‌کوشند که قوانین و فرهنگ ارتجاعی خود را بنا به شرایط روز توجیه کنند. رژیم جمهوری اسلامی که روز ۸ مارس را بعنوان روز زن به رسمیت نشناخته، از ۲۸ شهریور اسفند هفته بزرگداشت «مقام» زن را اعلام کرد. در این هفته طبق معمول مزدوران مختلف رژیم با سخنرانیها و برنامه‌های متعدد کوشیدند زنان را با دیدگاه ارتجاعی و مردسالارانه خود ترسیم کنند. اینان الگوی مناسب برای زن تحت حاکمیت آخوندها را چنین توضیح می‌دهند. علی رجالی می‌گوید:

«کار، همانگونه که شرع مقدس اسلام به مرد این حق را داده به زن نیز حق کار و فعالیت اقتصادی داده، و هر کاری که از حیث شرعی بر مرد حلال و حرام است برای زن نیز حلال یا حرام است. البته اگر زن ازدواج کرده باشد، نمی‌تواند کاری را بدون اجازه شوهر انجام دهد، زیرا در غیر اینصورت نظام خانوادگی سست می‌شود، و بهتر است زن عمده همت خویش را صرف مسئولیت‌های همسرداری و خانه‌داری بنماید». همین آقای مرتجع در ادامه در رابطه با فعالیت سیاسی زنان می‌گوید: «در فعالیت‌های سیاسی نیز زن همچون مرد برای انتخاب سرنوشت خویش آزاد است. در نظام اسلامی فقط در سه موضوع از موضوعات اجتماعی و سیاسی به زن اجازه دخالت داده نشده است، حکومت، قضاوت و جنگ ابتدایی نه جنگ دفاعی». (رسالت ۱ آذر ۷۳ - تاکید از من است) اکبر پرورش نماینده مجلس ارتجاع در سمینار رسالت زن مسلمان در جهان امروز در رابطه با ویژگیهای زن نسبت به مرد می‌گوید:

«زن و مرد هر دو جلوه جمال و جلال الهی هستند. منتها جلوه جلال در مرد بروز بیشتری دارد و جلوه جمال در زن. مرد به لحاظ خصوصیتی که دارد باید مظهر جلال جامعه باشد مثل شرکت در جنگ، قضا و امور قهریه، و زن نیز که مظهر بروز جلوه جمال الهی است به لحاظ داشتن خصوصیات خود می‌تواند در مواقع مورد نیاز جلوه جلال که در او بروز کمتری دارد را به ظهور برساند و از حقوق الهی، انسانی و شخصی دفاع کند... اگر از زن بخواهیم که فقط جلوه جمال را بروز دهد درست نیست و باید در جامعه شرایطی ایجاد کرد که زنان امکان بروز جلوه جلال خود را نیز داشته باشند» (رسالت ۲۹ آبان ۷۳)

و اما در هفته بزرگداشت «مقام» زن، مطلبی از

«زن شیئی چشم‌آزار نیست که چهره خویش بپوشاند

زن نبهکار نیست که در خانه زندانی شود
زن برده نیست که همه عمر بر او فرمان رود
به این دست آویز که او کشتزار است و مرد شخم کار»
فرانسواز دیوبن (نویسنده فرانسوی)

شیوه نگرش به زن و پاسخ به چگونگی از بین بردن نابرابری حقوقی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی زنان با مردان، میزان درک از دموکراسی و تمدن بشریت را نشان می‌دهد. به همین دلیل خواسته‌های دموکراتیک و طبیعی زنان مبنی بر رفع ستم مضاعف، در برنامه هر نیروی اجتماعی مترقی و دموکراتیک خود را نشان می‌دهد. این که به چه میزان این حقوق و برنامه در عمل پیاده شود، بستگی به میزان شرکت خود زنان در زندگی اجتماعی دارد.

در هر تغییر و تحولی که صورت می‌گیرد جایگاه سیاسی و اجتماعی زنان، در خط مقدم نبرد بین نیروی قدیم و جدید تعیین می‌شود. چنانکه در تحولات دموکراتیک، زنان به طور گسترده‌تری به روابط اجتماعی وارد می‌شوند و نیز در روابط تولیدی نقش فعال‌تری ایفا می‌کنند. اما در تحولاتی که نیروهای ارتجاعی و عقب‌مانده از نوع بنیادگرایان اسلامی، آترا هدایت می‌کنند، زن به عنوان روح شیطان و منحرف کننده جامعه تحقیر و به حصار خانه و حجاب رانده و ملکیتش بر شوهر و پدر، قانونی و محکم‌تر می‌شود. در این‌گونه تغییرات به زن همانند شیئی نگاه می‌شود که برای سلامت جامعه باید از دید نامحرمان و غیرمالکان، پنهان و دور از دسترس قرار گیرد. زنان در اجتماعات جداگانه سازماندهی می‌شوند که چشم‌های جنس مخالف در آن‌جا نظاره‌گر نباشد. از زاویه دید این فرهنگ، میزان ارزش‌گذاری زنان، بنا به نقشی که در زندگی خصوصی مرد و تولید بچه و نیز خدمتی که به مالک خود در حصار خانه انجام می‌دهد، سنجیده می‌شود. پس ابتدایی‌ترین و در عین حال اساسی‌ترین موردی که باید این کالا را محفوظ دارد «حجاب» اوست. در این مورد یکی از عوامل ارتجاع حاکم به نام فاطمی‌نیا چنین می‌گوید:

«زن به طور کلی، خلقتش به گونه‌ای است که اندامش برای مرد، جاذب و جالب است و درست نیست حجم بدن و اعضای او برای مرد کشف شود... متأسفانه برخی بانوان هستند که چادرهای بسیار نازک سر می‌کنند با مختصر جابجایی. حجم بدنشان مشخص می‌شود. برخی افراد بوالهوس هم در آن موقع، فرصت را غنیمت شمرده و به حجم بدن آنان نگاه می‌کنند. در روایات آمده که یکی از گناهان بزرگ این است که کسی موقعیتی پیدا کند و به میزان حجم بدن زن تأمل کند. اسلام از زن، متانت و پوشیده بودن و شاخص نشدن در جامعه را خواسته است. باید به دنبال این باشیم که چه چیز نظر اسلام را تأمین می‌کند. به نظر من اگر زن چادر سفید و یا رنگهای دیگر به سر کند در جامعه

زنان الجزایر در مقابله با بنیادگرایی

از : مانتهلی ریویو- سپتامبر ۱۹۹۴
نویسنده : کریمه بنون *
مترجم : س - کیوان

بحران اخیر الجزایر به صفحات اول روزنامه‌ها و مجله‌های اروپایی و آمریکایی راه یافته است. در این شرایط بحرانی تعجبی ندارد که موقعیت زنان الجزایر و تجاوز به حقوق آنان توسط بنیادگرایان اسلامی الجزایر (۱)، بعنوان موضوع اصلی در رسانه‌های جمعی، در این لحظه از تاریخ الجزایر انعکاس نمی‌یابد. مطبوعات گزارشی می‌دهند و سازمانهای مهم حقوق بشری در توضیح حقوق زنان سهیم هستند. بطور اخص چشم‌پوشی این سازمانها، چهره‌های متفاوت از الجزایر را پیشکش غرب کرده است که نه تنها تصویری دگرگونه از طبیعت بنیادگرایی الجزایر را به نمایش می‌گذارد، بلکه دلایل اجتماعی مخالفت داخلی با آن را هم کم‌رنگ می‌سازد.

هنگامی که من در فوریه سال ۱۹۹۴ در الجزیره بودم، رهبر برجسته گروه زنان الجزایر که خودش نیز در لیست مرگ بنیادگرایان قرار داشت و بنا به دلایل امنیتی مجبور به ترک خانه‌اش شده بود، خشمش را نسبت به گزارش اخیر «میدل‌ایست‌واچ» به من ابراز کرد. زیرا این گروه به هیچ‌وجه حقوق زنان را مورد توجه قرار ندهاده بود (۲). این پدیده تازه‌ای نیست. زمانی که من او را در سال ۱۹۹۲ ملاقات کردم او به من تاکید کرد، هنگامی که فعالین حقوق زنان در خیابانها علیه طرح خانواده سال ۱۹۸۴ مشغول اعتراض بودند، در مقابل پلیس تنها گذاشته شدند. در آن زمان دولتی در کار نبود و سازمانهای حقوق بشری بین‌المللی نه چیزی گفتند و نه عملی برای حمایت زنان انجام دادند. در این مقاله بحث من برسر این است که نقطه مرکزی تحلیل از بحران اخیر الجزایر و کلید درک آن تجاوز بنیادگرایان به حقوق زنان است. این موضوع یک جزء ضروری هر تحلیل حقوق بشری از بحران الجزایر است.

در واقع حداقل چهل‌وهشت زن الجزایری آزادانه مورد هدف قرار گرفته و به قتل رسیده‌اند. آنها مشخصاً توسط دو گروه مسلح بنیادگرا، «جنبش مسلح اسلامی» (MIA) کشته شدند (۳). زنان عمدتاً یا مورد اصابت گلوله قرار گرفتند یا زنده در آتش سوختند، در حالیکه متد سربریدن برای ترور قربانیان مرد که توسط بنیادگرایان به قتل رسیدند، استفاده شده است. این قربانیان شامل دکترها، روزنامه‌نگاران و پرفسورها می‌شود. قربانیان زن در ماههای اخیر شامل یک مدیر مدرسه در حومه الجزیره واقع در «Birkadem»؛ یک زن بیوه که به همراه پنج فرزندش به تنهایی زندگی می‌کرد و زنده در آتش در حومه دیگری از شهر الجزیره بنام «Douera» سوخت؛ یک زن ۲۲ ساله در لباس جین که برای خرید سیگار در شهر «Bilda» از منزل خارج شده بود (بنا به تعریف بنیادگرایان شلوار جین نمودی از فاحشگی است)، یک دختر دانش آموز دبیرستانی در «Mitidja» که به اخطار شده بود که باید حجاب بگذارد، اما او به چنین اجباری

اعتنایی نکرده بود؛ حتی چندین زن فالگیر. در اوایل سال ۱۹۹۳ یکی از قربانیان (زن) خشونت بنیادگرایان زن ۲۲ ساله‌ای بود که جرمش فقط کار کردن به عنوان منشی پلیس بود. او برای تامین معیشت والدین و برادر و خواهرش مجبور به کار بود. او هنگامی که از محل کار به خانه بازمی‌گشت، از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. بسیاری از زنان دیگر نیز در مبادله آتش میان گروههای مسلح بنیادگرا و نیروهای دولتی، زخمی یا کشته شدند. دولت در ابتدا به غلط تصمیم گرفته بود که با این موقعیت، صرفاً نظامی برخورد کند.

همچنین بسیاری از زنان خارجی که با اتباع الجزایری ازدواج کرده بودند، توسط گروههای مسلح بنیادگرا به قتل رسیدند. در میان آنان می‌توان از یک زن روسی نام برد که به دین اسلام گرویده و مادر پنج کودک الجزایری بود. او در حالیکه در فروشگاه محل زندگی‌اش در «Kouba» مشغول خرید کردن بود، از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. «Kouba» یک محله در حومه الجزیره و محل زندگی طبقه متوسط و تحت تسلط بنیادگراهاست. یک زن الجزایری که با یک مرد بلژیکی ازدواج کرده بود به جرم خیانت به دین و ازدواج با یک کافر به همراه شوهرش در ژانویه ۱۹۹۴ به اصطلاح «اعدام» شدند (۴). در ماه مارس بنیادگرایان طی یک اطلاعیه اعلام کردند که زنانی که در خیابان بدون پوشش بر سرشان ظاهر شوند، متحمل ریسک مردن می‌شوند. در ۲۸ مارس ۱۹۹۴ دو بنیادگرا سوار بر موتورسیکلت دو دختر دبیرستانی به نامهای «Razia Meloudjen» و «Naima Kar Ali» را در ایستگاه اتوبوس مرکزی در «Boumerdes» با شلیک گلوله از پای درآوردند. (Boumerdes در چهل کیلومتری شرق الجزیره است). آخرین واقعه در اواخر جولای رخ داد. طی آن یک زن داروساز بیوه به همراه مادر و دخترش در «Batna» توسط بنیادگرایان مورد تجاوز قرار گرفته و به قتل رسیدند.

تعداد بی‌شمار دیگری از زنان با وحشت و تهدید مرگ و شکنجه توسط گروههای مسلح بنیادگرا رویرو هستند. هنگامی که من در فوریه ۱۹۹۴ در الجزایر بودم با یک خانم که بازرگانه مدرسه بود ملاقات کردم. او بعد از آنکه چنین تهدیداتی را دریافت کرده بود مجبور شد به زندگی مخفی روی آورد. این خانم یک فوق متخصص بود که به چند زبان سخن می‌گفت. او نامه تهدیدآمیز زیر را دریافت کرد. از آنجایی که به نظر می‌رسد چنین اطلاعاتی در مطبوعات آمریکا خوشایند نیست من به اختصار کوشه‌ای از آن را نقل می‌کنم:

به خانم X خدمتکار پیر، بازرگانه مدرسه. اگر تو مشکلاتی را که برای مسلمانان بوجود آوردی تا پیش از پایان ماه رمضان حل نکنی، مانند همه گناهکاران و ظالمان گلویت را خواهیم برید. شرایطی که برایت در نظر گرفته شده: الف- داشتن حجاب دائم پس از اولین روز ماه رمضان. ب- طلب مغفرت از مسلمانانی که قبلاً بعنوان یک گناهکار عاملرنجشان شده‌ای. ج- ما کاملاً ناظر بر اعمال تو هستیم و می‌دانیم که کجا زندگی می‌کنی. ما از پلیس

و ژاندارم نمی‌ترسیم. بنابراین در صورت عدم رعایت دستورات، گلویت را تا آخر رمضان می‌بریم. تو مسئول هستی. ما قبل از کشتن پیشاپیش به تو اخطار کردیم.

امضاء: گروه اسلامی «Harrache»، رهبری گروه عزالدین. زنده باد اسلام. زنده باد (GIA)، جنبش اسلامی برای برقراری حکومت اسلامی در الجزایر.

زنی که نامه تهدیدآمیز را دریافت کرده بود مجبور شد که محل زندگی‌اش را ترک کند و بطور جدی مراقب برنامه کاری روزانه‌اش باشد. او در وحشت زندگی می‌کند. همانطور که به من گفت، انگار او در یک کابوس واقعی بسر می‌برد. خانواده او نیز وحشت‌زده هستند. اما او یکی از هزاران زنی است که با این مشکل رویرو است. تهدیداتی از این قبیل بسیاری از متخصصین الجزایری را بسوی اروپا رانده است.

زنان برای انجام امور ساده‌ای که به چشم بنیادگرایان «ناپاک» می‌آید، تحت فشار مضاعف قرار دارند. این امور از قبیل تدریس پسران در مدرسه، داشتن مدل‌های مختلف موی سر، یا حتی رفتن به حمام که بخشی از زندگی زنان میانسال الجزایری است، می‌باشد. در فوریه و مارس ۱۹۹۴ GIA شروع به اقداماتی مانند آدم‌ربایی، تجاوز به دختران و زنان جوان کرد. این مورد مشخصاً در «Ain Delfa» و «Bouera» جایی که حتی زن امام جمعه غیر بنیادگرا توسط اعضای یکی از گروههای مسلح مورد تجاوز قرار گرفت، به‌وقوع پیوست.

خشونت بنیادگرایان علیه زنان در الجزایر پدیده تازه‌ای نیست. شروعش در تاریخ معاصر به اواخر ۱۹۷۰ هنگامی که بنیادگرایان اسلامی شروع به ترساندن دانشجویان دختر در محوطه دانشگاههای سراسر الجزایر کردند، برمی‌گردد. آنها در آن زمان همچنین به روی دانشجویانی که از پوشاندن خود سر باز می‌زدند، اسید می‌پاشیدند. این پدیده همراه با نوعی کینه‌جویی از آن‌زمان افزایش یافته است. بخصوص که این مسائل توسط جامعه حقوق بشر بین‌المللی یا حکومت وقت الجزایر جدی گرفته نشد. همانطور که «خالده مسعودی»، یک فعال برجسته و دبیر اول اتحادیه مستقل برای پیروزی حقوق زنان، تاکید می‌کند، زنان اولین هدف تروریستهای بنیادگرا بودند. سپس بعدها در اوایل ۱۹۹۲ روزنامه‌نگاران مرد و روشنفکران بیشتر مورد هدف قرار گرفتند. مورد اینکه خشونت بنیادگرایان علیه زنان در همان زمان جدی گرفته نشد، مسعودی اشاره می‌کند طبیعت حرکت بنیادگرایان می‌توانست به روشنی فهمیده شود و شاید بعدها می‌شد از خونریزی‌ها جلوگیری کرد. اما از زاویه «سیاست» این خشونت علیه زنان نادیده گرفته شد.

جنبه نجات اسلامی (FIS) به عنوان گروه اپوزیسیون اصلی سراسری در اواخر دهه ۱۹۸۰، هنگامیکه احزاب سیاسی پس از تکانهای شورش اکتبر ۱۹۸۸ قانونی شدند، به صفوف مخالفان پیوست (۵). از دیدگاه FIS، آنطور که «Andre Gunder Frank» تشریح کرده، سیستم سیاسی که بتواند الجزایر را نجات دهد «بازگشت به دوران طلایی و بزرگ قرن هفتم اسلامی است». رشد بنیادگرایی بسوی یک

زنان الجزایر

نیروی قدرتمند، با بحران اقتصادی - اجتماعی عمیق دهه ۱۹۸۰، خصوصی شدن‌های بی‌رویه، از رونق افتادن اقتصاد کشور و فساد سراسری در دستگاه دولتی راست‌گرای جدید، مصادف شد. اما FIS در حقیقت دو پایگاه اجتماعی متناقض داشت. در حالیکه بنیادگرایی در تصور جوانان یک بدیل غیر غربی، انتقاد از بی‌عدالتی اجتماعی و فرهنگ غربی بمثابة یک جامعه خوب، بنظر می‌رسید، در اندیشه طبقه متوسط و بازاریان پشتیبان FIS این بود که بنام اسلام حافظ حق مالکیت باشند و به سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی چندملیتی در الجزایر اجازه حضور بدهند. در واقع اولین گروه‌های بنیادگرای معاصر در الجزایر در مخالفت با طرح اصلاحات ارضی رئیس جمهور «هواری بومدین» در دهه ۱۹۷۰ باهم ائتلاف کردند.

تحلیل FIS از وضعیت ناگوار الجزایر این بود که دلایل بحران جاری، اقتصادی - اجتماعی نیست، بلکه آنرا باید در فساد فرهنگی و مذهبی جستجو کرد. بطور مثال شعارشان این بود: «بحران ما بحران ایمان و اخلاق است». هرچه که موقعیت بیشتر رو به وخامت گذاشت، این تعریف «فرهنگی» نوک پیکان حمله بنیادگرایان را بطرف زنان چرخاند. در نظر FIS رفتار و امور زنان فقط می‌بایست حول کارهایی از قبیل خانه‌داری و بچه‌داری باشد و به اصطلاح قصور در این زمینه‌ها تعریفی مساوی با اهریمنان رنگارنگ اجتماعی به خود می‌گرفت. این تحلیلها همچنین باب طبع رژیم حاکم نیز بود، زیرا توجهات را از بحران اقتصادی - اجتماعی که رژیم حاکم آشکارا ستول آن بود، منحرف می‌کرد.

علاوه برآن، رژیم «شاذلی بن‌جدید» (۱۹۹۲ - ۱۹۷۹) برای سد کردن راه رشد نیروهای مترقی و چپ با FIS تیبانی کرد. در حقیقت اعضای جناح راست FLN (حزب حاکم از زمان استقلال ۱۹۶۲ تا ۱۹۹۲ و تنها حزب قانونی تا سال ۱۹۸۹) شروع به بیان نظراتی مشابه بنیادگراها کردند، نظراتی که در شکل و اوج‌گیری FIS نقش اساسی داشت. برای مثال در دسامبر ۱۹۸۹ یک نماینده طرفدار بنیادگراها در FLN در مجمع ملی پیشنهاد کرد که برای حل مساله بیکاری، زنان را دوباره به آشپزخانه بفرستیم. این نماینده طرح گستاخانه خود را با آمار تکمیل می‌کرد. برای مثال می‌گفت: در حدود ۳۶۵ هزار زن کارمند و کارگر در الجزایر وجود دارند، حال آنکه بیش از ۱/۵ میلیون نیروی کار جامعه بیکار هستند.

در اولین انتخابات شهرداری‌ها در ژوئن ۱۹۹۰ به دلیل دلسردی مردم و فقدان یک الترناویو قابل اتکاء، FIS کنترل اکثریت شهرداریهای الجزایر را از آن خود ساخت. این موضوع کشور را به حیرت انداخت و ضربه‌ای ویران‌کننده بر زندگی بسیاری از زنان وارد آورد. هنگامی که از یکی از بلندپایه‌ترین رهبران FIS، عباس مدنی (که در حال حاضر به جرم خیانت به ۱۷ سال زندان محکوم شده است) نظرش را در مورد پایبندی به قانون اساسی الجزایر پرسیدند که حق برابری زن و مرد را به رسمیت می‌شناسد، گفت: هر قانون مخالف شریعت، غیر قابل قبول است. بنابراین برنامه FIS یک طیف متنوع از آپارتاید جنسی بود که رودررو با قانون اساسی الجزایر می‌رفت تا توسط شهرداریهای تحت کنترل

حزب اجرا و تکمیل شود.

گویا نگرانی ذهنی اعضای رهبری FIS تنها موضوعی بود که آنها آن را تداخل جنسی می‌نامیدند (تداخل جنسی به معنای تماس مرد و زن خارج از خانواده و در اجتماع). بعنوان نمونه احکام زیر در روزنامه‌های FIS منتشر شد «علیرغم نتایج فاجعه‌بار این اپیدمی وحشتناک - اختلاط زن و مرد در اجتماع - که ما در چهارگوشه جهان می‌بینیم، مردم علاقه‌ای به طرح یک راه حل مناسب نمی‌بینند و بجای آن انتظار مقابله با این سرطانی را دارند». بنابراین زمین‌ها طیف زنان، مردان متأهل را گمراه می‌کنند و بالنتیجه عوامل طلاق مداوماً افزایش می‌یابد.

برای درمان این مرض، برنامه FIS شامل پیشنهادات زیر بود: جدا کردن دختر و پسر در مدارس، ممنوع کردن زنانی که بعنوان معلم اجازه دارند در حضور مردان جوان تدریس کنند و بدینوسیله ذهن آنان را مسموم می‌نمایند. در این ضمن معلمان بنیادگرا (که تعدادشان هم بسیار بود) به کودکان در کلاسهای درس می‌آموختند که هم پدر و هم مادرشان اگر که حجاب را رعایت نکنند و یا با مایو در ساحل دریا شنا کنند به جهنم می‌روند.

جدایی جنسی به سایر امکانات اجتماعی نیز کشیده شد. در بیمارستانها FIS امیدوار بود که دکترهای زن فقط بیماران زن را مداوا کنند. آنها برنامه داشتند اتوبوسها را زنانه مردانه کنند که بدینوسیله بحران وسایط نقلیه عمرمی را تکمیل می‌کرد. با تسلط شدن FIS در سطوح شهرداریها زنان به بیرون از امکانات اجتماعی مثل مراکز فرهنگی و تفریحی رانده می‌شدند هدف آنها بوجود آوردن یک زندگی اجتماعی تک جنسی بود. شوراها یکی توسط FIS اداره می‌شد، جشن سال نو، رقصهای عمومی، جشنهای ازدواج مختلط را در هتلها، فروش الکل، حضور زنان در ساحل دریا و به موازات آن تعداد بیشماری از کنسرتها و تاترها را ممنوع ساخت.

برنامه‌های رسمی با تضييع سيستماتيک حقوق زنان در محلاتی که FIS قدرت داشت تکمیل شد. این موضوع بخصوص در مورد دانشجویان و دانش‌آموزان دختر، زنانی که برای کار به بیرون خانه می‌رفتند و زنانی که زیربار حجاب نمی‌رفتند، صدق می‌کرد. شمار مشابه‌ای از تجاوزات به زنان مختلف با زمینه‌های مختلف اقتصادی - اجتماعی در الجزیره و کنستانتین در ماه مه و ژوئن ۱۹۹۲ به من گزارش داده شد.

گاهی اوقات تهدید فیزیکی زنان ابعاد وسیعی را در پیدا می‌کرد. برای مثال در آوریل ۱۹۹۰ «Algerie Actualite»، یک‌سری از حملات در مقیاس گسترده به زنان را گزارش کرد. هدفهای حمله شامل خوابگاههای دختران در دانشگاهها، مانند دانشگاه کنستانتین بود. بنیادگرایان FIS ساختمان را محاصره می‌کردند و برنامه منع رفت‌وآمد شبانه را برای بر آن تحمیل می‌کردند. یک حمله مشابه دیگر در دانشگاه «Oran»، در ژانویه ۱۹۹۱ به‌وقوع پیوست. همچنین حمله‌های بزرگی در ژانویه ۱۹۸۹ در دانشگاه «Bilda»، هنگامی که ۳۰۰ عضو FIS یک خوابگاه را سراسر شب تحت محاصره داشتند تا نگذارند دانشجویان زن وارد یا خارج شوند، صورت گرفت. پلیس محلی از دخالت برای حفاظت از دانشجویان وحشت‌زده دختر سرباز زد. «Alergie

Actualite» راجع به گروه شبه نظامی بنیادگرایان مشهور به «رهاکنندگان» نوشت، آنها خود را برای گشت‌زنی در Bilda سازمان داده بودند. نمره جنگ‌طلبانه آنان چنین بود: «همه دخترانی که در شب بیرون بروند خواهند مرد». حملات دیگر به منزل زنان فعال، صاحبان فروشگاههایی که زن بودند و مراکز تفریحی مختلط صورت گرفت.

برخی از مهمترین یورشها به زنانی صورت گرفت که به دلایل مختلف تنها زندگی می‌کردند. یکی از آن موارد بیوه‌های مطلقه بودند که مجدداً ازدواج نکرده بودند. مثلاً شامل حمله به پنج زن بیوه در «Bou Saada» در یک شب، در آوریل ۱۹۹۰ و دیگری در «Ouargla» در جولای ۱۹۸۹ می‌شود.

حمله آخری در خور توضیح مفصلتری است. زن قربانی توسط همسرش طلاق داده شده بود و بنابر دلایل قانون خانواده الجزایر، او مجبور بود که به همراه فرزندان خانۀ را ترک کند (۶). سرانجام پس از یک دوره خانه بدوشی او توانست محلی را برای زندگی تهیه کند. با این وجود گروهی از فعالین بنیادگرا که تشخیص داده بودند، یک زن به تنهایی نمی‌تواند زندگی کند، حمله‌ای از پیش تعیین شده و سازمان‌یافته را به خانه او ترتیب دادند. آنها شروع به سنگ‌پراکنی به طرف خانه کردند. و این سبب شد که زن برای گرفتن کمک از پلیس به بیرون خانه بدود. در این میان فرزندان او سعی می‌کنند که خود را پنهان کنند. اما مهاجمین وارد خانه می‌شوند و اطاق به اطاق به دنبال کودکان می‌روند. دختر سیزده ساله آن زن که برادر هفت ساله مفلوج خود را به دنبال می‌کشید، در وحشت به اطاق خواب دوید و او را زیر تخت پنهان کرد. علیرغم این حقیقت که مهاجمین کودک را زیر تخت دیدند، خانه را با مواد آتش‌زا به آتش کشیدند و او را زنده زنده در شعله‌ها سوزاندند. مردانی که در این توطئه دست داشتند همگی شافل بودند (در این مورد بنیادگرایان نتوانستند فقط یک نفر را برای رهایی بقیه مقصر جلوه دهند). رهبر گروه یک تاجر و پدر هفت فرزند بود. هنگامی که این مردان دستگیر شدند، این موضوع را که آنها در آنجا حضور داشتند انکار نکردند، بلکه گفتند از پایان ماجرا یعنی کشته شدن پسرک بسیار خوشحالند زیرا آن پسر یک حرامزاده بود. بیشترین حکمی که برای هرکدام از آنان صادر شد ده سال زندان بود. این حکم (همانطور که در ایالات متحده، جایی که شاهد نمونه‌های مشابه‌اش هستیم) درست برعکس حکمی بود که به یک زن که شرور آزاردهنده‌اش را در همان زمان در «Ouargla» کشته بود، داده شد. این زن به مرگ محکوم شد و تنها بعد از فشارهای بسیار از طرف سازمانهای زنان بود که حکم مرگش تخفیف داده شد.

خالده مسعودی به من تاکید کرد که خشونت بنیادگرایان علیه زنان بیش از آنکه نوعی سرکوب فرهنگی علیه زنان باشد (که خودش ذاتی اسلام است)، بخشی از سرکوب سیاسی است. این اختلاف بین حقوق «فرهنگی»، «سیاسی» و حق خشونت جالب



زنان الجزایر

است. در حال بحث روی این موضوعات، چند نکته

کلیدی در نظرم برجسته شد:

الف- فعالان فمینیست برای رساندن موضوعاتی که پیرامون آن کارشان در سطح جهانی جدی تلقی شود، اغلب باید کوشش فراوان کنند: موضوعاتی که گاه به بهانه «فرهنگی» (که ذاتی تعبیر می‌شود) یا طبیعت بومی، یا از همه بدتر غیرقابل تغییر، نادیده گرفته می‌شود؛

ب- بنیادگرایی اسلامی در چهارچوب الجزایر از طریق نقد الجزایری (به‌خصوص نقد فمینیستها) بیشتر موضوعی سیاسی فهمیده می‌شود تا یک موضوع مذهبی. از اینرو این جدال بین مذهب‌یون و غیر مذهب‌یون نیست، بلکه بیشتر جدال سیاسی بین مسلمانان برسر استفاده سیاسی و تفسیر از مذهبشان برسر قدرت است.

سمودی همچنین تاکید کرد که حمله «Ouargla» و دیگر هجوم‌ها به زنان بسیار پیشتر از لغو انتخابات ۱۹۹۲ بوقوع پیوسته بود. (حملاتی که) توسط آنانی که برای توجیه خشونت علیه زنان نادیده گرفته می‌شد استفاده می‌شود. هنوز علت اینکه حقوق زنان به عنوان یک جزء کلیدی حقوق بشر، چه توسط مقامات رسمی الجزایر و چه توسط جنبش جهانی حقوق بشر پذیرفته نشده به جایی نرسیده است.

زنان الجزایر قربانیان دست و پایسته این طرحها و حملات نبوده‌اند. از زمان مبارزات ملی علیه فرانسه، هنگامی که زنان نقشی کلیدی داشتند، آنها شهادت و هوش خود را بوضوح آشکار کردند. بسیاری از زنان امروزه سازمان یافته‌اند تا در برابر حملات به حقوقشان مقابله کنند و از استراتژی‌های مختلف روزانه برای مبارزه با پلاتفرم بنیادگرایان استفاده کرده‌اند. آنها بیش از سی سازمان زنان را شکل داده‌اند و همچنین نقش فعالی در پی‌ریزی سازمانهای غیر دولتی حول موضوعاتی از قبیل شکنجه، تعدد احزاب در دوره بیداری (سرکوب شورشیهای اکتبر ۱۹۸۸) داشتند (۷). زنان روشنفکر به تحقیق و نشر افکار پیرامون موقعیت زنان ادامه می‌دهند. موضوعی که در حال خطرناک‌تر شدن است.

از آن بیشتر زنان در حرکت اجتماعی علیه خشونت بنیادگرها بسیار فعال بوده‌اند، از آن جمله می‌توان بر عهده گرفتن بخشی از تظاهراتهای بیشمار در سراسر کشور را نام برد. بزرگترین این اعتراضات عمومی در ۲۲ مارس ۱۹۹۳، هنگامی که صدها هزار تظاهرکننده در خیابانها علیه قتل یک دکتر و وزیر سابق آموزش عالی دست به راهپیمایی زدند، روی داد. و دوباره یک سال بعد در ۲۲ مارس ۱۹۹۴ هنگامی که تعداد بسیاری از الجزایری‌ها علیه خشونت جاری که ادعا می‌شود تاکنون منجر به قتل ۳۰۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر شده است، اعتراض کردند. در حین تظاهرات سال ۱۹۹۴ وقتی من زن بی‌حجابی را دیدم که تابلویی را حمل می‌کرد، شدیداً تحت تاثیر قرار گرفتم. روی تابلو نوشته بود، «ما تسلیم نخواهیم شد». همچنین همیشه تعداد بسیاری از زنان در مراسم تشییع جنازه روشنفکرانی که به قتل رسیده‌اند شرکت کرده‌اند. (قتل روشنفکران یک هدف مشخص گروههای مسلح بوده است (۸).

زنان الجزایری همچنین با ادامه حضور در جامعه، بعنوان یک عضو تولیدکننده آن، علیرغم همه موانعی که در برابرشان وجود داشت، علیه بنیادگرایی و سرکوب شرکت داشته‌اند. آنگونه که فردی می‌گفت، اغلب زنان جوان در هنگام رانندگی در خیابانها حجاب نمی‌پوشند، و بسیاری که زمانی در اوج قدرت قانونی FIS در اوایل ۱۹۹۰ حجاب می‌پوشیدند، اکنون از این کار امتناع می‌ورزند. پوشیدن لباس جین اکنون همچون داشتن موی کوتاه و یا مجرد ماندن یک عمل مبارزه‌طلبانه محسوب می‌شود. به سرکار رفتن به گونه‌ای ساده یک تهدید خطرناک برای زنان شده است. یک محقق جوان که در مرکز «مطالعات شکل‌گیری حرفه‌ای» در یک منطقه کارمندی زندگی می‌کند به من گفت که چگونه هنگامی که منزلش را برای رفتن به محل کار ترک می‌کند، باید مراقب باشد. او باید اغلب در حالی که به زحمت استطاعت گرفتن تاکسی دارد، برای اجتناب از معطلی در ایستگاه اتوبوس، تاکسی سوار شود. او دیگر نمی‌تواند منزل را از ترس اینکه در ساعت‌های ناامن در خیابان باشد، ترک کند. البته ساعت ناامن در هر لحظه می‌تواند سراغ آدمی بیاید، همانطور که برای دو دختر جوان در همسایگی‌شان آمد. دخترانی که توسط اتوبوس در حال فرار از صحنه تیراندازی در ماه فوریه که متعلق به بنیادگرایان بود زیر گرفته شده و کشته شدند. بوسیله موارد گوناگونی چون ادامه کار، قدم زدن در خیابانها، انتخاب مدل لباس دلخواه، امروزه زنان الجزایری نبرد روزانه‌شان را ادامه می‌دهند.

در حالی که همه زنان، مورد هدف FIS و گروههای مسلح مهاجم بوده‌اند، اما هیچکس به اندازه زنان فعال مورد تنفر و دشنام و ناسزا قرار نگرفته‌اند. رهبر FIS، عباس مدنی زنان فعال را «یکی از جدی‌ترین و خطرناک‌ترین تهدیدات الجزایر» و «منبع تغذیه استعمار نو و مقدمه فساد فرهنگی» نامید. هنگامی که گروههای زنان برای ممانعت از طرح خانواده ۱۹۸۴ الجزایر روی آن کار می‌کردند، قانونی که تعدد زوجات را قانونی می‌شمارد و به مردان اجازه می‌دهد که در یک زمان چهار بار ازدواج کنند، روزنامه FIS این عبارت را نوشت: «زنانی که می‌خواهند چهار بار شوهر کنند»، این اشاره به زنانی بود که در خارج از مجمع قانون‌گذاری در مخالفت با طرح اعتراض می‌کردند. چنین سطحی از نفهمی و کینه ورزی از کردار و سبک کار FIS است. سلکی که از طریق حملات مسلحانه بوسیله گروههای شبه نظامی ثابت کرده است که از هرگونه نتیجه منطقی بدور است.

دردناکتر اینکه فمینیستها مورد حمله قرار گرفته‌اند و برای آنکه اعتبارشان نیز خدشه‌دار شود، «حزب فرانسه» نامیده شده‌اند. بنیادگرایان سعی کرده‌اند از طریق منتسب کردن آنها به استعمار وحشی گذشته، زنان را زیر سؤال ببرند (۹). این به دلایل بسیاری مضحک می‌نماید، زیرا کم نیستند تروریستهای بنیادگرا (حدافل ۶۰۰ - ۸۰۰) نفر که از جنگ افغانستان بازگشته‌اند، جنگجویانی که توسط (CIA) آموزش دیده و تربیت شده‌اند. بنابراین می‌توان خود آنها را «حزب امریکا» نامید. در مقابل بسیاری از زنان فعالی که علیه طرح خانواده کار می‌کردند هم با جنگ خلیج مخالف بودند و هم با آنچه که

آنها بعنوان خط و مشی اقتصادی طرفدار غرب دولت شاذلی‌بن‌جدید که سراسر دهه ۸۰ بر الجزایر حاکم بود و با بنیادگرایان نیز تباری داشت ارزیابی می‌کردند، مقابله می‌کردند. در پایان اصرار من بر آنست که همه ناظران بحران الجزایر که قصد دارند بدانند در الجزایر چه می‌گذرد و تعیین کنند که در این تلاش علیه گروههای مسلح بنیادگرا چه چیزی در خطر است، به تجربه زنان الجزایر بنگرند. آنطور که یک جامعه‌شناس الجزایری اشاره می‌کرد، اگر بنیادگرایان الجزایری اکنون این درجه از خشونت را علیه زنان به نمایش می‌گذارند، در حالی که هنوز به قدرت نرسیده‌اند، می‌توان تجسم نمود که در صورت بدست‌گیری قدرت چه خواهند کرد. این بخشی از یک واقعیت است که در صورت نادیده گرفتن طرح عمیقاً ضد زن گروههای بنیادگرا در الجزایر در هر آزمایش غمناک اخیر، آینده تا چه اندازه تیره و تار خواهد شد. همانگونه که یک زن محقق جوان که من او را در فوریه ۱۹۹۴ ملاقات کردم، تاکید کرد، «امریکایی‌ها قبل از اینکه قضاوت کنند که این بنیادگرایان هستند که حقوقشان در اینجا ضایع شده، باید بفهمند که در اینجا چه می‌گذرد. آنرا بفهمند که بنیادگراها چه ها کردند، باید بدانند که حتی در مساجد تبلیغات بنیادگراها علیه زنان تاچه حد بوده است».

تلاش علیه بنیادگرایی و خشونت بنیادگراها در الجزایر شایسته و محتاج حمایت و همبستگی بین‌المللی است. بسیار آزاردهنده است که برخی از چپها و فمینیستها در غرب به علت فرهنگ فرقه‌ای و عجیب‌شان به این نتیجه رسیده‌اند که «با زیر سوال بردن و مخالفت با بنیادگرایی، زنان الجزایر عرق بومی‌شان را از دست می‌دهند و غرب زده می‌شوند و از اینرو دیگر قابل اعتبار نیستند»، شکل جدیدی از راسیسم را به نمایش می‌گذارند. این نوع تحلیلی همچنین شدیداً فقدان درک و اصول آنان را از موقعیت الجزایر آشکار می‌کند. برعکس به همان دلیلی که CIA بسیاری از قاتلان را در گروههای مسلح بنیادگرا تعلیم و تربیت کرده است، حملات به زنان الجزایری و دیگران توسط همین تروریستها مشخصاً باید مورد توجه عمیق چپهای امریکا قرار گیرد.

براساس مباحثه‌های من که با طیف وسیعی از زنان طی دیدارم از الجزایر در ۱۹۹۲ داشتم، مشاهده کردم که بسیاری از زنان الجزایر به موقعیت کلیدی خودشان باور دارند. آنها این موقعیت کلیدی را برای ارزیابی و سرانجام بحران جاری الجزایر ضروری می‌بینند. آنطور که نویسنده الجزایری «عایشه لمسن» گفته است: «زنان اکنون مظهر و سمبل دوره آتی الجزایر هستند. هرگونه تغییری در وضعیت زنان علامتی است که مسیر آینده الجزایر را نشان خواهد داد. حکومت اسلامی یا در مقابل، جامعه مدرن»

زیرنویس:

«Karima Bennoune». یک فعال قدیمی عرب - امریکایی الجزایری الاصل، در زمینه جنبشهایی برای حقوق فلسطینیان و علیه جنگ خلیج کار کرده است. آخرین اثر منتشر شده او با نام «الاسلام و علیکم؟»: راجع به قانون حقوق انسانی در قضای

زنان الجزایر.....

اسلامی در زمستان ۱۹۹۴ در ژورنال میشیگان، حقوق بین‌المللی به چاپ رسید. او فارغ‌التحصیل دانشگاه حقوق میشیگان است.

۱- من کلمه «بنیادگرا» را علیرغم مباحثه بر سر مناسب بودن این اصطلاح، برای اشاره به جنبه نجات «اسلامی» FIS گروه مسلح اسلامی GIA و جنبش مسلح اسلامی MIA انتخاب کرده‌ام. اصطلاح اسلامی اغلب به جای بنیادگرا برای اشاره به این گروه‌ها و سایر جنبشهایی که خواهان برقراری حکومت براساس تفسیر خود از شریعت هستند و پایان دادن به تمامی قوانین مدنی که گمان می‌کنند در تناقض با تفسیرشان است، استفاده می‌شود. با این وجود از آنجایی که اصطلاح «اسلامی» تا حدی ناروشن است، برای من زیر علامت سؤال می‌رود. آنطور که یک زن نویسنده الجزایری پرسید، «آیا دیوید کوروش اشاره‌ای به مسیحیت است؟» در نظر او اصطلاح اسلامی تلویحاً اشاره‌ای است که مشخصاً در این جنبشها چیزی اسلامی نهفته است، و این که آنها بخشی از معنی دین اسلام را در بردارند. او تمایلی نداشت که این نکته را ادامه دهد، من هم همینطور. از آن مهمتر استفاده از اصطلاح «بنیادگرا» چنین حرکتی را در میان جنبشهای بنیادگرایی بین‌المللی در زمینه مذاهب اصلی دیگر قرار می‌دهد. جنبشهایی که هر کدام بوسیله اصول و زمینه های سیاسی مشخص که لحظات تاریخی مشخص مشابهی را دارند، تعیین می‌شوند.

۲- گزارشی که او به آن استناد می‌کرد با نام «حقوق بشر در الجزایر: هیچکس در امان نیست» در ژانویه ۱۹۹۴ بود. مضحک است که علیرغم تیر آن گزارش که بنظر می‌رسد اشاره به تجاوزات گسترده حقوق بشر دارد، گویا کلمه هیچکس به استثنای زنان است. زیرا که واقعاً در گزارش ذکری از آنان به میان نیامده است.

۳- GIA و MIA دو گروه اصلی مسلح بنیادگرا در الجزایر هستند. آنها ادعای مبارزه علیه دولت تا برقراری آنچه که آنها یک «حکومت اسلامی» می‌نامند، دارند. MIA گمان می‌رود که به جنبه نجات اسلامی نزدیک‌تر باشد. جنبه نجات اسلامی یک گروه سیاسی بنیادگراست که از برخی پیروزیهای انتخاباتی قبل از آنکه در سال ۱۹۹۲ منحل اعلام شود، سرمست بود. گفته می‌شود که جنایتهای شنیعی در گذشته بر جنگجویان خودش مرتکب شده و همچنین گزارش می‌شود که بسیاری از آنان از بازگشتگان ارتش ملی خلق بوده‌اند. این گروه همچنین بسیاری از روشنفکران، کارمندان دون پایه دولتی را نیز به قتل رسانده است. جنایتهای بیرحمانه GIA انگشت‌نمای خاص و عام است. بسیاری از اعضای آن جوان و از بازگشتگان جنگ افغانستان هستند، جایی که آنها برای جنگیدن در جهاد علیه اتحاد شوروی داوطلب بودند. نتیجتاً بسیاری از آنان آموزشهای همه‌جانبه‌ای را در کمپهای پاکستان از طریق سیا دریافت کردند. آنها اکنون این آموزش‌دیدگان را برای قتل‌عام پرفسورها، ژورنالیستها، دیگر روشنفکران و زنان و آنهایی که آنها بعنوان دشمن اسلام تشخیص می‌دهند، استخدام می‌کنند، قتلهایی که اعتقاد دارند توسط آن آینده الجزایر را بی‌ثبات خواهند کرد. همچنین اخیراً گفته می‌شود که GIA و MIA با یکدیگر می‌جنگند.

۴- این سبب موجی از وحشت در میان زوجهای جوان دیگر در الجزایر شد (مشخصاً زوجهایی که زن مسلمان و مرد غیر مسلمان است). من حداقل یک زوج را می‌شناسم که این موضوع باعث مهاجرتشان شد. نکته طنزآمیز این زوج نامیده می‌شد، فرزند یکی از فعالان برجسته FLN بود که در زمان جنگ با فرانسه در طرف ملی‌گرایان الجزایر جنگیده بود. اما در دید کلی بنیادگرایان، به پایین‌ترین سطح خود در شخصیت انسانی تنزل داده می‌شود که به سختی قابل تعریف است. و سابقه مثبت افراد از نظر بنیادگرایان بی‌ربط بنظر می‌رسد. این موضوع مشخصاً در قتل یک مرد اسپانیایی‌الاصل توسط بنیادگرایان، که بعد از جنگ در الجزایر ماند و یک

کتابفروشی مشهور را در نزدیکی دانشگاه الجزیره اداره می‌کرد، خود را نشان می‌دهد. عشق این مرد به الجزایر و شور و شوقش برای پیشرفت فرهنگ و ادبیات الجزایر شهره خاص و عام بود. با این وجود او یک هفته بعد از آنکه در تلویزیون فرانسه مصاحبه‌ای در مورد اظهارات یک روزنامه‌نگار فرانسوی انجام داد، در کتابفروشی‌اش به جرم خارجی بودن از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت. طی آن مصاحبه او اظهارات روزنامه‌نگار فرانسوی که گفته بود «باید الجزایر را ترک کرد» را محکوم کرده بود. او همچنین گفته بود «من عاشق کشورم هستم، حتی اگر آنان مرا به دریا پرتاب کنند، دوباره شناکان بازخواهم گشت. حال چه کسی می‌تواند بگوید که الجزایری بودن چه معنایی دارد».

۵- در ۵ اکتبر ۱۹۸۸ یک شورش گسترده در الجزیره بوقوع پیوست و سپس به سراسر کشور سرایت کرد. حدود ۳۰۰ تا ۷۰۰ نفر در این درگیریهای خونین کشته شدند. دستگیریهایی وسیعی صورت گرفت و برای اولین بار از دوره استقلال الجزایر شکنجه‌های گسترده توسط دولت گزارش شد. رسانه‌های غربی این را بعنوان کوششی برای دموکراسی (به معنای انتخابات چند حزبی) تصور کردند. آیا خواسته‌های واقعی شورشیان، اقتصادی، اجتماعی بود. در بیرون وزارت بازرگانی تظاهرکنندگان جوان شعارهایی نوشتند که می‌گفت «ما علی‌بابا را انتخاب کردیم و نه چهل دزد را!» به جای انعکاس این موضوع نان و پنیر، دولت پیشنهاد رفرمهای سیاسی و مدنی، قانونی کردن احزاب مخالف، زمانبندی یک انتخابات چند حزبی و برداشتن فشار از روی مطبوعات را داد. گر چه اینها ذاتاً و در کلیت همه پیشرفت‌های مثبت بود، اما آنها برای منحرف کردن توجهات از اقدامات دولت با حرکات فرمالیستی قضیه را ماست‌مالی کردند که در نهایت عامل بحران اقتصادی الجزایر شد. رفرمها یک فضای کاملاً مطلوب را ایجاد کرد که جنبش بنیادگرایی توانست در فضای قانونی آن نشو و نما کند.

۶- بنابر ماده ۵۲ طرح خانواده، در موارد طلاق اگر فقط یک محل مسکونی برای زن و شوهر وجود دارد، بطور اتوماتیک به شوهر تعلق می‌گیرد و زن و بچه‌ها می‌توانند بدون سرپناه رها شوند. بحران شدید یافتن محل مسکونی در الجزایر و وابستگی اقتصادی زنان به مردان، زنان مطلقه را در یک وضعیت پریشان قرار می‌دهد. این عجیب نیست که اینگونه زنان در خیابانهای الجزیره در حال گدایی کردن دیده شوند. روزنامه الجزایری «افقها» شهادت

یک زن با چنین شرایطی را منتشر کرد: «بعد از ۲۶ سال زندگی مشترک که در طول آن من بیشترین گذشت و فداکاری را به خاطر بچه‌ها انجام دادم و جوانی‌ام را قربانی کردم، حالا امروز بعد از تصمیم شوهرم برای ساختن یک زندگی جدید با یک زن دیگر، خودم را از خانه خود رانده شده می‌یابم. به کجا خواهم رفت؟ من هیچکس را برای روی آوردن ندارم».

۷- این گروهها شامل اتحادیه مستقل برای پیروزی حقوق زنان، اتحادیه برای دفاع و ترفیع حقوق زنان، اتحادیه برای حقوق برابر در برابر قانون، صدای زنان «Boumerds» و «Tighri, Ntetout»، گروه زنان «بربر» ، همچنین سندیکای رسمی زنان الجزایر (UNFA) که در سال ۱۹۹۲ از حزب FLN انشعاب کرد، می‌شود.

۸- روشنفکران شهید شامل روانشناس برجسته دکتر «Mahloul Boucebchi» مشهور بخاطر روانشناسی و پیشرفت در مشکلات مادران غیر مزدوج ، «Mohamad Boukhouza» جامعه‌شناس و رئیس مرکز تحقیقات در الجزایر، «Djadut Tahar» روزنامه‌نگار و سردبیر روزنامه «Ruptures» ، «Abdelhammid Benmenni» سردبیر روزنامه «Actualite Algerie» و «Rabuh Zenati» یک روزنامه نگار در رابطه با تلویزیون ملی الجزایر، می‌شوند.

دکتر «Djillali Belkhenchir» متخصص درجه یک امراض قند کودکان، «Alloula» مشهورترین نمایشنامه‌نویس الجزایری در دوران استعمار، «Djilli Liabes» وزیر سابق فرهنگ، دکتر «Flici» که یک کلینیک شلوغ را در «Cashbah» اداره می‌کرد، «Salah Djebaili» رئیس دانشگاه الجزیره، بخش علوم در «Babazzouar» ، «Ahmed Asselah» رئیس مدرسه هنرهای عالی الجزیره و دیگرانی که با جان خود در این راه مایه گذاشتند. سوء قصدهای بیشمار دیگری نیز علیه روزنامه‌نگاران، معلمان، تهیه‌کنندگان تلویزیونی، قضات و کارمندان دون‌پایه دولتی انجام گرفت. فقدان این گروه از نخبگان و غیر قابل جبران الجزایری، قلبهای شکسته و دردمند دوستان و آشنایان و چشمان نگران شهروندان را از آینده تاریک الجزایر، برجای گذاشت. روشنفکران به دلایلی که خواهران الجزایری‌شان در این مقاله روی آن بحث کردند، کشته شدند: زیرا راهی را که آنها برای زندگی انتخاب کردند و همچنین کارشان، طرحها و برنامه‌های بنیادگرایان را تهدید می‌کرد. این مردمان تدریس می‌کردند، شفا می‌دادند، آگاهی می‌بخشیدند، به دیگران لذت می‌رساندند و با مردم در ارتباط بودند. آنها شهامت انتقاد، هم از دولت الجزایر و هم از مخالفان بنیادگرایان را داشتند. آنها می‌توانستند برای آینده‌ای بهتر برای مردم الجزایر به کار آیند.

۹- این بخش از استفاده نادرست از موضوع «حقوق زنان مسلمان» توسط استعمار حاکم فرانسه بعنوان استراتژی تفرقه بیانداز و حکومت کن بود و نیز راهی برای قضاوت فرهنگ بومی الجزایر بعنوان ارتجاعی و پست و در نتیجه «سزاوار تسلط» بود. برای بحث پیرامون این پدیده نگاه کنید به «فرانتس فانون» «الجزایر بدون پوشش» در مطالعات استعمار روبه زوال ۱۹۶۵.

سرخ در نام ، زرد در عمل

و مرج (و البته همه در این میان می‌دانیم که چاه‌کن مجاهدین و شورا هستند!) می‌بایست یکی را برگزینند. هیچ یک از جریان‌ها نامبرده، تا آنجایی که من اطلاع دارم تاکنون حتی یک برهان قانع‌کننده که علت بروز این آشفتگی را با عطف به فاکتورهای سیاسی، اقتصادی، تاریخی و اجتماعی ایران مدد کرده باشد ارائه ننموده. اما در عوض تا بخواهید تحلیل و نقد حتی روانکاوانه! از مجاهدین و شورا در اثبات نظریه خود عرضه کرده است. در نگاه اول به نظر می‌رسد آنها تقریباً همان نقشی را که برای قادر متعال قائلند به مقاومت ایران نیز تعمیم داده‌اند. چرا که در این دستگاه نظری تنها و تنها اراده شورا و اعضای آن (در فرم خط مشی سیاسی) است که کشور را به سمت تلاشی می‌برد و خارج از آن شرایط عینی‌ای که به سود یا به ضرر این سیاست عمل بنماید، از آن تأثیر بگیرد یا بر آن تأثیر بگذارد وجود خارجی ندارد. به یک کلام شب است و بیابان دراز! بنابراین سرخ هم مصائب در این طرف نهفته است، فقط می‌بایست انگشت اتهام را دراز کرد.

ولی در پس این استدلال سطحی، به‌خوبی می‌توان طفره‌روی حساب‌شده مدافعتش از دخالت دادن عوامل مادی تشکیل دهنده جامعه، تاریخ، مقدرات و چشم‌اندازهایش را شاهد بود. سیاست برخلاف آنچه که آنها تلاش می‌کنند به مردم بقبولانند با فال‌گویی تفاوت دارد و نمی‌توان انتزاع خودسرانه اجزاء مختلف آنرا بنام تخیل سیاسی به خورد کسی داد. اگر گروه‌های مذکور به چنین کاری مبادرت می‌ورزند نخست به دلیل هراس خود آنها از دگرگونی انقلابی به معنای عام آن است و سپس انتقال این ترس به توده‌ها بوسیله برانگیختن ساده‌ترین غرایز حیات اجتماعی آنهاست. طبیعی است که انسان مایل است امنیت داشته باشد و در محیط پیرامونش، در خانه و محل کارش این آسودگی خاطر را لمس کند. همچنین او به‌خوبی آگاه است که بدون توازن و ثبات سیاسی و اقتصادی، امنیت فردی وی نیز نمی‌تواند تضمین شود و از همین‌رو در یک شرایط بحرانی مانند آنچه که امروز کشور ما با آن روبروست، فاکتور حکمفرمایی «نظم» در شکل‌گیری نگرش سیاسی افراد جامعه نقش مهمی ایفا می‌نماید. و این همان مطالبه شرافتمندانه‌ای است که تبلیغات چپ‌های راست بروی آن مناره زده و بسته به شرایط، دشمنان مختلفی برای نیاز مذکور می‌تراشند. دیروز کمونیست‌ها روح شیطانی هرج و مرج را مجسم می‌کردند و امروز نوبت مجاهدین و شورا است. بازیگران سناریو تغییر می‌کنند اما داستان همان روایت کهنه باقی می‌ماند.

دیدگاه آقای حکمت نیز از آنجا که از همین سالاد فکری تغذیه می‌کند، حرف تازه‌ای برای گفتن ندارد. در این زمینه هواداران سلطنت با توجه به سنتهای تبلیغاتی خود به مراتب بهتر و جامع‌تر در باره مضار تجزیه و فوائد تمامیت ارضی قلم‌فرسایی می‌کنند بدون اینکه ناچار به فلسفه‌بافی برای دکترین دستگاه امنیتی شاه باشند. مشکل نیز در همین جاست که چگونه می‌توان هسته اصلی یک نظریه را پذیرفت، متد استفاده از آن را بکار بست اما آنرا در قالب دیگری عرضه نمود؟ به خصوص که در نظر داشته باشیم صحبت در اینجا در باره هر

منصور امان

دولتی! تسویه حساب می‌کند و درک خود از پی‌ریزی ارگانیزم جانشین توسط اصلی‌ترین نیروی اپوزیسیون رژیم آخوندی را در غالب فرمولهای بامزه ای مانند «دولت‌بازی»، «حالا من نخست‌وزیر تو رئیس‌جمهور» تئوریزه می‌کند. البته اگر نوشته او در حد همین خوشمزگیها و نیز تلاش قابل تحسین برای ارائه تحلیل روانکاوانه از موضوعی که هیچ ارتباطی با روانشناسی ندارد باقی می‌ماند شاید اصلاً ضرورتی برای تحریر این مطلب نیز وجود نمی‌آمد. اما نویسنده خود نیز دریافته که معرکه‌گیری و لطیفه‌گویی نمی‌تواند جایگزین بحث جدی و منطقی در باره موضوعی به اهمیت آینده سیاسی یک کشور گردد و از همین‌رو ابتدا به تشریح پندارهای خود از سازمان مجاهدین می‌پردازد و سپس دو سناریوی محتمل برای دوران پس از سرنگونی رژیم را ترسیم می‌نماید:

۱- تغییر رژیم و جایگزینی نظام دیگر
۲- سرنگونی ملاها و ایجاد خلاء سیاسی و جنگ داخلی

نویسنده این دومی را واقعی‌تر می‌بیند. اجازه بدهید از آنجایی که تمام صفرا، کراچیدنهای نوشته مذکور در باره مجاهدین در خدمت اثبات تز هرج و مرج و جنگ داخلی قرار گرفته، ابتدا بدان پرداخته و سپس به موارد دیگر بپردازیم. این ایده در حقیقت یکی از ابزار کهنه جناح راست بورژوازی در ایران علیه کلیه نیروهای مترقی و انقلابی که خواهان تحولات بسود دموکراتیزه نمودن سیاست و اقتصاد بوده‌اند، می‌باشد. شاه سوگند می‌خورد اجازه نخواهد داد که کمونیست‌ها و «مارکسیست‌های اسلامی» ایران را «ایرانستان» کنند. مخالفان «عامل اجنبی» هستند و هر کس که نفس بکشد قصد الحاق خوزستان به عراق و آذربایجان را به شوروی داشته و یا می‌خواهد کردستان بزرگ درست کند. حال در این میان اگر استقلال کشور شش‌دانگ به امپریالیست‌ها فروخته شده بود باکی نیست، بالاخره رل قویترین ژاندارم امریکا را ایفا نمودن تبعاتی هم دارد!

همزمان با تقویت ایده سرنگونی مسلحانه رژیم ملاها، سلطنت‌طلبان مغلوب در مصاف با اپوزیسیون دموکرات حداقل در این زمینه پیروانی از جناح‌های مختلف حزب توده، جبهه ملی و جریان اکثریت یافتند که تقریباً با همان جدیت از «تمامیت ارضی» و «تهدید تجزیه ایران» سخن می‌رانند. جالب اینجاست که این جبهه عملاً موجود طی سالهای اخیر تنها هنگامی به یاد وحدت ارضی سرزمین آبا و اجدادی می‌افتد که مقاومت عادلانه مردم ایران گامی بسوی سرنگونی ملایان نزدیکتر شده یا بر تحرکات سیاسی خود افزوده باشد. ناگفته پیداست تبلیغ چنین ایده‌های، درست در زمانی که جامعه در تب و تاب تحول است، بالایی‌ها از هیچ‌زراه حلی برای غلبه بر مشکلات روزافزون اقتصادی و سیاسی برخوردار نیستند و پابینی‌ها مداوماً تمایل کمتری به تحمل وضع موجود نشان می‌دهند، براحتمی در خدمت توجیه استدلال سخیفانه «انتخاب میان بد و بدتر» قرار می‌گیرد. بدین معنا که گویی مردم میان چاله

هنوز زمان نسبتاً درازی از گسترش شورای ملی مقاومت ملی ایران، تنها الترناتیو رژیم آخوندی و انتخاب خانم مریم رجوی بعنوان رئیس‌جمهور آن نمی‌گذرد اما فضای اجتماعی خارج از کشور به یمن این تحولات شاهد دگرگونیهای عمیقی چه در صفت‌بندی جریان‌ها سیاسی و چه در میزان گرایش ایرانیان تبعیدی به فعالیت‌های سیاسی بوده است. تلاش مقاومت برای تبدیل شدن به تریبون کلیه ایرانیانی که با آراء و نظرات مختلف، در اعتقاد به ضرورت سرنگونی ملایان و تحولات دموکراتیک شریکند، چشم‌اندازهای نوینی را در عرصه همبستگی بر پایه پلورالیسم نظری به روی آنان گشوده است. امری که با توجه به ضعف تاریخی سنتهای دموکراتیک در رابطه فرد و تشکیلات در کشور ما می‌تواند به یک نقطه آغاز برای دگرگونی مجموعه داورها و پیش‌داورها در باره فعالیت سیاسی ارگانیزه شده تبدیل گردد. تنها رجوع مختصر به اخبار و گزارشات منتشر شده در باره جنبشهای عید، همبستگی، مهرگان، تظاهرات سی‌تیر و کنسرت‌های بیشماری که در اروپا و امریکا برگزار شده و نگاهی کوتاه به ترکیب اجتماعی شرکت‌کنندگان بیانگر این واقعیت است که پیام مقاومت به خوبی در محافل ایرانی انعکاس یافته و یقیناً در صورتی که این سیاست، جدی و پیگیر بودن خود را در عرصه‌هایی که بیشترین درجه تماس با ارزشهای دموکراتیک را دارد، به نمایش بگذارد آنگاه موج گسترده‌تری از مردم از مرحله تردید و احتیاط گذشته و حول آن متشکل خواهند شد.

مشکل اکثر جریان‌ها سیاسی خارج از مقاومت نیز دقیقاً همین گسترش پایه اجتماعی و پتانسیل مقاومت برای دامنه‌دار ساختن آن است. پس از یک دوره رکود در اجتماع این محافل، اکنون آنان با تبوتابی روبرو شده‌اند که نه در ایجاد سهمی داشته و نه از اثراتش بهره‌ای می‌برند. شعر و شعارهای آنان که قبلاً حداکثر موجب خمیازه بود در این دوره مطلقاً نمی‌تواند محلی از اعراب داشته باشد. با این همه بر حسب عادت و رفیع بیکاری هم که شده می‌بایست موضعی بگیرند و دستپاچه و سراسیمه تحلیلی نثار این و آن کنند. حاصل کار و محتوی مطلب مهم نیست و از این هم بی‌اهمیت‌تر تأثیر آن بر روند عمومی مبارزه است، بالاخره باید حتماً تغاری بشکند تا ماستی بریزد! صرف نظر از چند جریان ثابت که معمولاً به مناسبت‌های مختلف به مقاومت و بخصوص به مجاهدین می‌پردازند، این بار گویا نیمی فعالیت‌های شورانیان آنقدر نیرومند بوده که حتی در تنگ‌وتاریکترین زوایای دهلیز تودرتوی جماعات سیاسی خارج از کشور نیز که معمولاً کاری به مسائل دنیای فانی ندارند شنیده شده است. مدرک مستند برای اثبات این ادعا را نشریه «انترناسیونال» شماره ۱۵، ارگان «حزب کمونیست کارگری» تحت عنوان «روایهای ممنوع مجاهد» ارائه می‌نماید.

در مطلب مذکور که با امضای یکی از مسئولین این حزب به‌نام منصور حکمت چاپ شده ابتدا نویسنده با یکی از توهمات عالم مادی سیاست یعنی قدرت

سرخ در نام

«نظریه‌ای» نیست بلکه پیرامون آن تئوریست که در جنبش چپ ایران سبیل فاشیسم نظری و ارتجاع فکری حکومت معرفی می‌گردد. علت پیدایش مشکل مذکور نیز در این امر نهفته است که «حزب کمونیست کارگری» و جناح‌های مختلف حزب توده، اکثریت و جبهه ملی هوادار سیستم حکومتی پادشاهی نیستند که اکنون به مبلغ نظرات آنان تبدیل شوند. این دو دسته رقیب سیاسی یکدیگر هستند اما حداقل در رابطه با مسائلی همچون الترناتیو رژیم فعلی و مسئله ملی مجموعاً دیدگاه جناح راست جنبش را منعکس می‌نمایند. ولی این بدان معنا نیست که می‌بایست در تبلیغ نظرات واحد از زبان مشترک نیز استفاده کنند و این همان راه حلیست که در حال حاضر به زعم جریان‌های مذکور مرزبندی آنها را با یکدیگر تامین می‌نماید.

نقد ماهیتی سازمان مجاهدین توسط نویسنده «انترناسیونال» به همین سیاق از محدودیت‌های معینی رنج می‌برد. زیرا از یک طرف می‌بایست در خدمت توجیه نظرات مشترک قرار بگیرد و از سوی دیگر با مبلغین بدنام آن خط و مرز داشته باشد. تناقضات ناشی از این محصوریت‌های توأم با شرمندگی اما مانع نمی‌شود که سر آخر وی با وجود تلاش برای حفظ کورس زیگزاکی مقاله‌اش به همان نتایجی برسد که اپوزیسیون راست مدتها پیش رسیده است، یعنی نفی هر راه حل انقلابی و توده‌ای برای سرنگونی رژیم و دوران پس از آن. اجازه بدهید رشته سخن را بدست آقای حکمت بدهیم: «اینها (مجاهدین) پرچم چیزی و کاری را در دست ندارند. نماینده چیزی و کاری و اعتراضی و آرمانی در خود جامعه نیستند». اگر فرض را بر این بگذاریم که منظور نویسنده از کلمه «جامعه» در اینجا اشاره به جامعه ایران است! پس می‌بایست تعدادی از این «چیز»هایی که مردم ما با آنها دست به گریبانند را برشمرد و سپس عملکرد سازمان مجاهدین (که از سیاست شورای ملی مقاومت جدا نیست) را در قبالشان مورد بررسی قرار دهیم تا مشخص شود تا چه حد مقاومت ایران در برابر این معضلات پاسیو یا اکتیو است.

شرایط حاکم بر ایران را با چند تیتیر می‌توان توصیف نمود: ورشکستگی اقتصاد و اثرات سوء آن مانند تورم، گرانی، بیکاری، عدم وجود مکانیزم‌های تامین اجتماعی و به فقر و فلاکت کشیده شدن بخش اعظم جامعه و... حکومت ارتجاع مذهبی در اشکال اعمال آبارتاید جنسی، مبارزه با پیشرفت و مدرنیسم در فرهنگ، سیستم آموزشی و قضایی، سلب اختیار از مردم در تعیین چگونگی زندگی شخصی خود و... دیکتاتوری افسارگسیخته سیاسی با نمادهایی همچون سرکوب دگراندیشان، پایمالی آشکار آزادی بیان، قلم، تجمع، تشکل و از میان بردن حق انتخاب کردن و انتخاب شدن.

براین فهرست می‌توان برحسب موضوع بسیاری موارد دیگر را نیز اضافه نمود اما فکر می‌کنم به سرفصل‌های مهم آن که بدون برخورد با آنها هیچ جریان سیاسی در ایران، یازده سال اخیر را پشت سر نگذاشته باشد، اشاره کرده باشم. سازمان مجاهدین و مقاومت ایران نیز در این زمینه کارنامه

خود را دارند. در قلمرو اقتصادی طرح‌های شورا، مندرج در اساسنامه آن بخوبی نظریاتش را انعکاس می‌دهد و لزومی به تکرار آنها در اینجا نیست. اما در مجموع جهت‌گیری آن که بر رونق و شکوفایی اقتصاد همزمان با تامین حداقل مطالبات کارگری و حداکثر قشر متوسط استوار شده است. بخوبی مخاطبان اجتماعی خود را شناسایی کرده و بدون از هرگونه خیال‌بافی و فانتزی‌پروری، برنامه‌ای عملی و منطبق با ظرفیت‌ها و امکانات موجود ارائه می‌نماید. در رابطه با آزادی‌های دموکراتیک این دیگر واقعیتی غیر قابل انکار است که نام سازمان مجاهدین پیش از خرداد شصت در افق عمومی مترادف با مبارزه با چاق‌داری و افشای عملکرد سردمداران رژیم شناخته می‌شد. پس از آن نیز همین سازمان و مقاومت بوده که موضوع نقض حقوق بشر در ایران را به تریبون بین‌المللی تبدیل ساخته و موجب محکومیت مداوم حکومت ملایان از سوی مراجع مهمی همچون مجمع عمومی سازمان ملل، کمیسیون حقوق بشر آن و نهادهای متعدد مستقل یا دولتی گردیده است. در حیطه مبارزه با ارتجاع مذهبی سازمان مجاهدین در ائتلافی شرکت دارد که صریحاً مدافع جدایی دین و دولت بوده و مذهب را امر شخصی و وجدانی افراد می‌داند. سازمان مذکور با برخورداری از وجود زنان در کلیه مراتب تشکیلاتی خود واقعی‌ترین پاسخ موجود را به سرکوب زنان از سوی رژیم آخوندها داده و شورای ملی مقاومت نیز با انتخاب خانم مریم رجوی بعنوان رئیس‌جمهور مقاومت، بر بی‌اعتباری دیوار تاریخی میان صلاحیت و جنسیت تاکید نموده است.

خوب، اگر مشکلات مردم ایران همان‌هایی که بیشتر بدان اشاره شد نیست پس کاملاً صحیح است که مجاهدین و شورا «چیزی و کاری و اعتراضی و آرمانی» را منعکس نمی‌نمایند و در عالم خیال و اوها، مسائلی که احتمالاً ساکتین گینه‌بیساو با آن روبرو هستند را با معضلات ایرانیا عوضی گرفته و برای «چیزی» که وجود ندارد، افسانه‌پردازی کرده و راه حل ارائه می‌دهند! اما اگر صورت مسأله درست باشد (که احتمالاً حدود پنجاه میلیونی با آن موافق هستند) آنگاه این سوال مطرح می‌شود که کسب نمایندگی مطالبات توده‌ها با مبارزه برای تحقق آنها بدست می‌آید یا با شعر و شعار؟ بیلان و تاریخچه مبارزاتی مقاومت ایران بیانگر تلاش سازمان‌یافته و پی‌گیر در جهت افشا و ارائه راه حل زدودن آثار حکومت ملایان و نیز به کنار زدن خود آن توسط مبارزه مسلحانه انقلابیست. کسی ادعا نکرده که مقاومت در کلیه زمینه‌ها حرف آخر را به زبان آورده و عاری از هر ایراد و نقص است ولی به جرأت می‌توان گفت هرگاه انگیزه حمایت مردم از یک برنامه و خط مشی، ملموس بودن تاثیر آن بر زندگی روزمره‌شان باشد آنگاه مقاومت ایران شایسته‌ترین کاندید برای کسب اعتماد آنان خواهد بود. چرا که تبدیل یک نیرو به بیان متشکل اراده توده‌های ملزم به شناخت دقیق و علمی معضلات مردم، ریش‌پایی و چاره‌جویی آنها و پیش از همه به برخورداری از یک تحلیل مشخص از شرایط سیاسی - اجتماعی و تاریخی که جامعه در آن بسر می‌برد می‌باشد. اما تکرار این واضحات کمکی به نویسنده مقاله مورد بحث نمی‌کند زیرا او با شیفتگی تمام به «سناریوی سیاه و سفید» خود چسبیده و اصولاً مشکل دیگری

را جز «تجزیه کشور» به رسمیت نمی‌شناسد. اذعان به گره‌گاه‌های اصلی موجود در جامعه در حال حاضر، نوعی اقرار به وجود امکانات غلبه بر آنها و راه‌حل‌های ارائه شده را نیز با خود به همراه دارد. مسائل اجتماعی از مناسبات طبقاتی و تاثیر و تقابل چندگانه آنان بر یکدیگر ناشی شده و بسته به چارچوب تاریخی و عوامل فرهنگی خصائل ویژه خود را کسب می‌نمایند. هیچ طلسم و جادویی در کار نیست، ما با یک مسئله مشخص و مادی روبرو هستیم و می‌بایست از درون همین روابط پاسخ مقتضی را بیابیم. اما یک چاره‌جویی و برنامه دموکراتیک که به هرج و مرج و تجزیه و سرگردانه‌گیری منجر نمی‌شود و اصولاً چرا باید تامین مطالبات بی‌واسطه و با واسطه اقشار و گروه‌های اجتماعی ذینفع در سرنگونی رژیم، به آتی‌تر تعادل سیاسی و اجتماعی بدل شود. مدافع نظریه تجزیه، آگاهانه این پرسش اساسی را بی‌پاسخ می‌گذارد چون در غیر این صورت جایی برای تر انتزاعی‌ای که در آن احتمالات بر واقعیات سنگینی می‌کنند وجود نخواهد داشت. دقیقاً به همین دلیل است که در دنیای ذهنی او، نیروهایی دارای هویت سیاسی هستند که انحصاراً به مشکل پیشنه‌های وی بپردازند و بقیه ابداً وجود خارجی ندارند! زیرا انگشت بر زخمیایی گذاشته‌اند که مداوای آنها تنها و تنها از طریق رادیکال میسر است و این امر برای کسی که مطیع و سر بره اصول مقدماتی ورود به جناح راست اپوزیسیون را از بر کرده و طوطی‌وار تکرار می‌کند ابداً جالب نیست. راستها از تجزیه کشور سخن می‌رانند اما مانند جن که از بسم‌الله از کلمه خودمختاری و حتی یک نیمچه فدرالیسم بی‌رنگ و بو نیز می‌ترسند، از سرکوب سخن می‌گویند اما تنها «دادگاه‌های انقلاب» و احکام صادره را می‌بینند. علیه تبعیض جنسی تبلیغ می‌کنند و آنرا به اندیشه‌های این یا آن آخوند یا گله‌های موتور سوار و کمیته‌ای محدود می‌نمایند، سنگ آزادی بیان و قلم را به سینه می‌زنند اما فرمان بایکوت مخالفان را صادر می‌نمایند و غیره. برای گرفتن اذن دخول به چنین جرگه‌ای، معلوم است که باید صدها مسئله ریز و درشت را به سطح آه و ناله برای تمامیت ارضی کشور تنزل داد، توان جنبش مسلحانه را به «فک و فامیل‌ها»، «سیزده هلیکوپتر و یازده تانک قرضی و نیز قابل سرویس» محدود نمود. مبارزه انقلابی را «افه‌های نمایشی» نامید و سرآخر مسئله اصلی هر انقلاب و جنبش یعنی سرنگونی نظم حاکم و تصرف قدرت دولتی را با متلک‌گویی به ابتذال کشاند. صرف‌نظر از این، به‌راستی اگر مقاومت عادلانه مردم ایران به چنین مصیبتی گرفتار است که آقای حکمت روضه‌اش را می‌خواند، پس چرا این همه وقت و انرژی را به‌بدر داده و با اصرار تمام چندین صفحه کاغذ را در باب «مجاهدین عامل تجزیه و هرج و مرج» سیاه می‌نماید. یازده تانک قرضی که آدم عاقل را نگران سرنوشت یک کشور نمی‌کند. بالاخره مگر نه این است که محقق شدن «سناریوی» مذکور به توان انسانی و لجستیکی لازم نیاز دارد. نویسنده «انترناسیونال» با تقبل فاکتورهای اصلی تشکیل دهنده نظریه‌اش به چنین سطحی، از اساس به یک تناقض جدی در انتقال پیامش مبتلا می‌شود. به بیان ساده یا سازمان نابرده «یکی از چاشنی‌های ممکن برای انفجار اوضاع و شروع کابوس جنگ

سرخ در نام

داخلی و هرج و مرج در ایران است» که آنوقت می‌بایست از خرج ضروری انفجار برخوردار باشد یا اینکه نیروی آن «حتی برای فائق آمدن به نیروهای وفادار به کدخدای اولین ده سر راه کفاف نمی‌دهد» که در این صورت باید غصه «چیز» دیگری را خورد و دیگر گزک نکرده قیچی نکرد. به نظر می‌رسد مشکلی که نظریه‌پرداز ما با مقاومت دارد آنقدر بزرگ است که حتی زمانی که برای اثبات تز خود ناچار به اعتراف به چند واقعیت ساده و در دسترس می‌شود، تحریف آنها را به حداقل مدلل ساختن افکارش ترجیح می‌دهد. البته او با کلی‌گویی‌هایی مانند اینکه «کلیه احزاب و گروههای سیاسی که امروز وجود دارند و یا بخصوص می‌توانند با انفجار رژیم اسلامی بوجود بیایند... در کابوس سیاسی آینده ایران جایی خواهند یافت» تلاش می‌کند از نتیجه منطقی «سناریو» اش بگریزد اما از آنجائیکه کوچکترین اشاره‌ای به وضعیت مشخص این گروههای فرضی، پروسه سیاسی یا نظامی‌ای که گویا آنها را به این فرضیه نزدیک کرده نمی‌نماید و از این هم مضحک‌تر با یکسان‌نگاری تمام احزاب و گروهها بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های نظری، عملی و تشکیلاتی، آنان را مانند نخود و لوبیا در هم می‌ریزد اجازه بدهید ما نیز این جمله داخل پرانتز را جدی بگیریم! آری. احتمال هر چیزی وجود دارد ولی یک تحلیل سیاسی به ممکن‌ترین آنها و آنهم براساس داده‌های دقیق و مشخص می‌پردازد. چه کسی علاقه دارد به خاطر احتمالاتی که فقط بعنوان فانتزی می‌توانند مد نظر قرار بگیرند، سردرد بگیرد؟

او هنگامی صریح می‌شود که گمان می‌کند مچ‌گیری کرده و ضربه را در نقطه حساسی وارد آورده است: «مجاهد از طریق چه پروسه مشخصی به قدرت رسیده است؟ انقلاب سردی، کودتای نظامی، اشغال نظامی توسط نیروهای بیرون‌مرزی، یا چه؟ با توجه به طیف وسیع نیروها و جناحها و احزاب سیاسی که همه داعیه قدرت خود را دارند، معلوم نیست که چرا هر یک از این پروسه‌ها باید مشخصاً مجاهد را سر کار آورده باشد. مردم در چه پروسه‌ای مشروعیت مجاهدین و شورای ملی مقاومت را قبول کردند؟ ... شکست جمهوری اسلامی طیفی از احزاب مسلح اسلامی از خود بجا می‌گذارد... مجاهد چگونه اینها را از صحنه حذف کرده است؟ به سر چپ، کمونیستها و کل جریاناتی که امروز دارند به زبان خودشان می‌گویند که برای حکومت اسلامی فرضی مجاهد مشروعیت قائل نخواهند بود چه آمده است؟»

نه یک «انقلاب سردی» و نه یک نیروی نظامی بیرون‌مرزی به تنهایی قادر به سرنگونی رژیم آخوندها می‌باشند. اولی بدلیل حجم وسیع ارگانهای متمرکز و غیر متمرکز سرکوب و آمادگی سیستم برای بکارگیری گسترده از آنها علیه مردم، حداقل در شکلی که از انقلاب بهمین بیاد داریم درصدد موفقیت زیادی ندارد. شورشهای قزوين و مشهد با تظاهرات مقطعی و تعداد متغیر بسته به موقعیت که امکان آسیب‌پذیری شرکت‌کنندگان را کاهش می‌دهد بدون آنکه از توان تهاجمی آنها کاسته باشد، یکی از پاسخهایی است که ابتکار توده‌ای به شرایط جدید

داده است. اما همانگونه که در این دو مورد شاهد بودیم شدت قهر نظامی رژیم، خصلت راهپیمایی اعتراضی مردم را بسرعت به درگیریهای محدود و مقابله قهرآمیز ارتقاء می‌دهد. طبیعی‌ست در یک محدوده وسیعتر و با آغاز شورشهایی که با توجه به اوضاع بحرانی بالایی‌ها و پایینی‌ها بسیار محتمل است، می‌بایست به شیوه یا راه‌حلی اندیشید که اولاً توان سازماندهی قهر توده‌ای را داشته و ثانیاً در موقعیتی باشد که بر توازن قوا به سود جیبه مردم تاثیر تعیین‌کننده بگذارد.

ارتش آزادیبخش ملی ایران، بازوی نظامی طغیان توده‌ای‌ست که اگرچه بدلیل شرایط مشخص بسان نمونه‌های کلاسیکی مانند چریکهای کوبایی یا نیروی ویت‌کنگ استراتژی جنگ رهاثیبخش با هدف آزادسازی منطقه به منطقه را دنبال نمی‌کنند اما تقریباً با همان کارایی در تحولات آتی و در ترکیب با پتانسیل آزاد شده نیروی مردمی، مهر خود را بر سیر رویدادها نقش خواهد کرد. علت عدم توانایی آن برای واژگون ساختن رژیم - بکه و تنها - پیش از در نظر گرفتن معادلات نظامی بطور مجرد، در این واقعیت نهفته است که انقلاب کار توده‌هاست و هیچ نیروی سیاسی یا نظامی نمی‌تواند در غیاب آنها نقش جانشین یا منجی را ایفا نماید. از همه کمتر مستعد برای ایفای چنین رلی مقاومتی‌ست که مسئله سرنگونی را تنها تغییر نوک هرم قدرت نمی‌بیند بلکه آنرا به مثابه آغاز تحولی عمیق، گسترده و بیش از هر چیز دموکراتیک در سیاست، اقتصاد، فرهنگ و... ارزیابی می‌نماید. یک دگرگونی که تنها با شرکت وسیع اقشار اجتماعی ذینفع در سرنگونی نظام کنونی ممکن است.

هیچکس منکر این نیست که جریانات دیگری نیز هستند که «داعیه قدرت خود را دارند» اما هیچ سازمان یا حزبی به صرف ابراز آرزو یا خواسته‌هایش به یک الترناتیو جدی تبدیل نمی‌شود.

بحث در باره خط مشی گروههای مذکور در حوصله این مقاله نمی‌گنجد اما از نظر تاثیر عملی و آنچه که اکنون شکل و محتوای مبارزه با رژیم را در اصلی‌ترین مبادین تشکیل می‌دهد، روند رویدادها بدون حضور مؤثر آنان طی می‌شود. امری که در مورد نیروهایی که هنگام اندیشه به مسئله سرنگونی، «کودتای نظامی» یا «اشغال نظامی» در ذهنشان نقش نمی‌بندد باعث تاسف می‌باشد. چگونگی برخورد مقاومت با گروههای سیاسی خارج از خود در اساسنامه آن به روشن‌ترین صورت ممکن مستند گردیده است. تنها جریانات وابسته به دو نظام پادشاهی و آخوندی جایی در سیستم پارلمانی نخواهد داشت و صرف‌نظر از آنها هر سازمان یا گروهی به شرط پذیرش قواعد دموکراتیک مبارزه سیاسی و تا مرز مبارزه مسلحانه می‌تواند به مخالفت با دولت جدید و ارگانهای آن بپردازد.

در مورد مسئله مشروعیت، ما بارها گفته‌ایم و از تکرارش خسته نمی‌شویم که مشروعیت سیاسی تنها و تنها با یک معیار سنجیده می‌شود و آن مبارزه و مقاومت برای به کرسی نشاندن مطالبات توده‌هاست. کسب اعتماد مردم نه دست‌گلی‌ست که کسی به خود تقدیم کند و نه سردوشی‌ست که از شانه کسی کنده شود، پروسه‌ای‌ست همراه با اشک و خون و عرق و این مردم هستند که در نهایت تشخیص خواهند داد چه نیرویی مطالباتشان را به عینی‌ترین وجه

نمایندگی می‌کند مسلماً کارنامه عملکرد جریانات بهترین دلیل برای سلب یا ثبات اعتماد آنان خواهد بود و در این مورد مقاومت ایران یقیناً دست خالی نیست. تمهید به برگزاری انتخابات تنها شش ماه پس از سرنگونی رژیم، خود بهترین گواه تکیه آن به آراء و نظر عمومی جامعه است. ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که جنبشی که بیش از یک دهه مورد سرکوب خونریزترین حکومت معاصر بوده و با این وجود نه تنها نابود نشده، به تحلیل نرفته یا با پس نکشیده بلکه مداوماً بسط و تعمیق یافته، طبعاً می‌بایست از حمایت توده‌ای برخوردار باشد وگرنه او نیز به سرنوشت بسیاری دیگر که در اروپا و امریکا رل ناخدای کشتی توفان‌زده میهن را در وان حمام بازی می‌کنند، دچار می‌شد.

در مورد «احزاب مسلح اسلامی» ما می‌توانیم به کمک آقای حکمت رفته و به لیست مشکلات دولت آتی اختلاف شدید طبقاتی و شکاف اجتماعی حاصل از آن، مسائل مربوط به سیاست خارجی از جمله جزایر سه‌گانه، افغانستان و غیره، اقشار انگلی شکل گرفته از روابط عقب‌مانده اقتصادی رژیم و... را نیز اضافه کنیم. اما دشواریهای مذکور در این یا آن فرم گریبانگیر هر دولت پس از سرنگونی رژیم خواهند بود و با سرکار آمدن یا نیامدن مقاومت بروی صحنه نیامده یا حذف نمی‌شوند. آری، بر کرسی حکومت یک سرزمین آباد و فارغ از مشکلات تکیه زدن، آنهم پس از تغییر قدرت تصور بسیار رمانتیکی‌ست اما با واقعیت کنونی کشور ما متأسفانه همخوانی ندارد.

نقطه تمایز یک نیروی سیاسی جدی و الترناتیو واقعی با جریاناتی از قبیل «حزب کمونیست کارگری» درست در همین نقطه است که اولی با داشتن یک برداشت واقع‌بینانه به مصاف گره‌گامهای کنونی و آتی می‌رود در حالیکه دومی بدون برنامه مشخص با پرتاب سربریده به این طرف و آن طرف مردم را به پرهیز از تغییر شرایط کنونی فرا می‌خوانند. فائق آمدن بر دستجات تروریستی مزاحمی که نویسنده آنها را «احزاب» می‌نامد یقیناً دشوارتر از سرنگونی رژیم نخواهد بود. اگر جنبش انقلابی قادر به انجام این وظیفه باشد، بر این پدیده‌های جانبی نیز غلبه خواهد کرد.

اما این توضیحات موجب آرامش خاطر مدافعین گذار مسالمت‌آمیز، بدون حضور مردم با دسیسه چینی و پشت‌هم‌اندازی نخواهد شد. مسئله، عدم پایبندی مقاومت به اصول دموکراتیک یا برخورداری از پتانسیل به هرج و مرج کشاندن کشور نیست. ما می‌توانستیم مبلغ استبدادی‌ترین نظریات باشیم و چارچوب نظام اقتصادی و اجتماعی‌ای که مولد شاه و شیخ است را به رسمیت بشناسیم آنگاه مطمئن باشیم نه وزارت امور خارجه آمریکا ما را «تروریست» می‌خواند و نه راستهای وطنی به ما اتیکت «عامل تجزیه» می‌زدند. آقای حکمت این نکته را بقول معروف با زبان اشهدش می‌گوید: «کدام نیروها می‌توانند اجزاء یک روند «متعارف» و «سفید» باشند؟... واقعیت این است که تمهید واقعی از جانب نیروهایی و احزابی‌ست که ریشه‌ای در اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری ایران ندارند. جریانات حاشیه‌ای، از نوع خود مجاهدین، که منافع محدود و غالباً فرقه‌ای را نمایندگی می‌کنند و در حرکت و مصالح اجتماعی طبقات اصلی یک جامعه

تهاجم فرهنگی چماقی برای سرکوب مقاومت فرهنگی

ع . منصوروی

ملت در طول حیاتش است. از اینرو همانقدر بدور از هجوم است که مقاوم در برابر تهاجم. گویا اشکال در این است که دعوت زمینی و توجه دادن به جذائیت های دنیوی، توطئه علیه رژیم محسوب می شود در اینصورت ایراد را در مکتب یا مفسرین آن باید سراغ کرد. با این همه، به فرض وجود توطئه ای در قالب فرهنگی، آیا جلب توجه عده ای در مقطعی خاص به این مسئله، به اضافه نیازهای روانی رژیم به داشتن معارض و نیز سودهای سیاسی جناحی پنهان در پشت آن و... جانشین «آغاز» تهاجم فرهنگی نشده است؟ برای روشن شدن اینکه تهاجم فرهنگی به گونه ای که پیرامون آن جنجال آفرینی می شود، واقعیت دارد یا نه، باید به پرسشهای زیر پاسخ داده شود:

۱- حد فاصل کیفی و کمی فعالیت های فرهنگی در ایران، در قبل و بعد از انقلاب از یک سو و پیش و پس از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی دیگر چیست؟
۲- آیا فقط رژیم حاکم بر ایران در معرض تهاجم فرهنگی قرار گرفته است؟
۳- غربگرایی در بین عوام و خواص از سرخوردگیهای داخلی سرچشمه می گیرد یا از توطئه چینی های آمریکا؟
توجه به قدمت و تنوع حضور فرهنگی آمریکا در ایران، به شرط داشتن اندکی آگاهی به تحولات در جهان بعد از جنگ جهانی دوم، روشن می سازد که در پی ختم جنگ، بیش از هر موقع آمریکا اقبال نفوذ همه جانبه (از جمله فرهنگی) بواسطه توان بالای تکنولوژیک و اقتصادی (طرح مارشال - اصل چهار ترومن و...) و نیز قبل از ظهور در هیأت ناجی اروپا و تا حدودی ایفای نقش حمایت کننده از جنبش های استقلال طلب در جهان سوم و خلاصه بخاطر مترادف شدن زندگی آمریکایی با خوشبختی، به دیگر کشورها را پیدا کرد.

در صدر ملل متأثر از مظاهر زندگی آمریکایی، باید از اروپائیان نام برد نه فقط در فردای خاتمه جنگ، بلکه تا همین امروز با این تفاوت که اروپای دیروز که آمریکا زده بود، امروز از حضور فعال و سلطه آمریکا در تولیدات فرهنگی اروپا، احساس خفگی می کند. اعلام خطر «میتران» نسبت به هويت اروپا بازتاب همین تسلط است. وی در گردهمایی اکتبر ۱۹۸۹ که برای بررسی طرح مقابله با چیرگی تکنولوژیک ژاپن و قدرت فرهنگی آمریکا، در پاریس برگزار شده بود گفت «اروپا از مجموع ۱۲۵ هزار ساعت برنامه های شبکه های تلویزیونی، فقط ۲۰ هزار ساعت آنرا خود تولید می کند». به این ترتیب هجوم فرهنگی هم اگر باشد، نه تازه است و نه خاص رژیم آخوندی. تغییراتی هم که نسبت به گذشته پیدا شده، بخاطر ورود تکنولوژی مدرن است که عمدتاً متوجه عمل کردن روی اتحاد شوروی پیش از ظهور گورباچف بود تغییرات کمی و کیفی آن نیز متأثر از جانشینی تکنولوژی فوق مدرن بجای سیستم قبلی، به اضافه فروپاشی شوروی بسود آمریکا است.

رژیم آخوندی با جایگزینی ولایت مطلقه فقیه بجای سلطنت مطلقه شاه، دو افق متضاد را پیش روی تیپ فکری جامعه گشود. به این ترتیب، آنچه که پیرامون

گذشته ای نزدیک، به هیچ وجه به معنای تصور آغاز کار فرهنگی آمریکا در ایران، مثلاً از چهار سال پیش به اینطرف نیست. بلکه تأکید است بر مرحله ای خاص در مسیر توطئه گری آمریکا علیه «اسلام» و «مسلمین» که این بار وجه اصلی توطئه، بیش و پیش از هرچیز، فرهنگی است. خوب، یکی از پرسشها همین جا مطرح می شود که علیرغم وجود آگاهی از سابقه حضور فرهنگی آمریکا در ایران، چرا موضوع به گونه ای مطرح می شود که انگار آمریکا پس از واماندن در اجرای مسائل نظامی، سیاسی و اقتصادی، یکباره متوجه تهاجم فرهنگی شد؟ آنهم درست در مقطعی که رژیم بیش از هر موقع از نظر نظامی، سیاسی و اقتصادی آسیب پذیر بود.

مگر نه اینکه پذیرش قطعنامه ۵۹۸، منتج از ضعفهایی بود که در عرصه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بروز کرد.

در واقع انفعال رژیم در برابر حرکت های آمریکا در منطقه (حمله به نیروی دریایی رژیم، به آتش کشیدن سکوهاي نفتی نصر و سلمان، انهدام هواپیماهای مسافری و...) تجلی همین ضعفها بود، مگر اینکه خوردن زهر توسط خمینی و گریز به موقع رژیم از مهلکه جنگ با آمریکا (علیرغم همه شمارهایی که در خصوص استقبال از تبدیل جنگ ایران و عراق به جنگ با آمریکا داده شده بود) بمثابة شکست آمریکا در توطئه نظامی علیه رژیم تلقی شود. صرف نظر از بحث و جدلی که روی مورد اخیر میتوان داشت، گیریم که پایان جنگ، آغاز تهاجم فرهنگی! ولی وقتی مصادیق تهاجم فرهنگی شماره می شود، ذهن نه به سمت عوامل خارجی که به طرف زمینه های داخلی سوق پیدا می کند. به این معنا که اگر جنگ، خود موجب ناکامی های رژیم یا بهانه عدول از وعده ها، یا فرجامی فاجعه بار، هم به دلیل فرصت های از دست رفته برای صلح، و هم بخاطر خسارات ویرانگر اقتصادی شد، هم زمان رژیم را در موضع متهم قرار داد. در برابر، سردمداران رژیم پس از یک کشتار بزرگ از زندانیان سیاسی، با تجاهل نسبت به از دست دادن فرصت ها و تأکید بر این که اگر قطعنامه پذیرفته نمی شد چه فرصتها که از کف نمی رفت و... چهره های مسالمت جو تر از پیش نشان دادند.

عکس العمل جامعه در برابر وضع جدید، انتظار برای بهبود اوضاع اقتصادی، سبک شدن جامعه از مصیبت و گریه و تزیق اندکی فضای شاد به آن و همینطور ممکن تر شدن طرح آزادانه آراء و عقاید بود. (نه اینکه پیش تر، این انتظارات و خواستها نبود، بلکه در پی وقوع آتش بس و برجسته شدن موضوع بازسازی کشور، شدت یافت). آثار ناشی از همین خواستها و انتظارات بود که به زودی تحت عنوان تهاجم فرهنگی مورد حمله قرار گرفت. بخصوص اگر در نظر آوریم که «تهاجم فرهنگی» بخصوص پس از قیام گسترده مشهد، بطور گسترده مطرح شد. بدنیست این نکته را هم تذکر دهیم که اساساً ترکیب «تهاجم فرهنگی» متناقض یا حداقل متضاد به نظر می آید. چون به یک معنا فرهنگ تراکم درخشندگیهای معنوی یک

مدنیست «تهاجم فرهنگی» به سائله اصلی مطبوعات و مجلات و مصاحبه ها و سخنرانیهای سران رژیم تبدیل شده است. وقتی «هجوم فرهنگی» تحت عنوان برگ فرهنگی پس از سوختن برگهای سیاسی، نظامی، اقتصادی، جهت براندازی رژیم جمهوری اسلامی توضیح داده می شود و مستقیم و غیر مستقیم آغاز آن به گذشته های بسیار نزدیک، مثلاً متعاقب پذیرش قطعنامه ۵۹۸ یا کمی بیش از آن آدرس داده می شود، پیش از هرچیز، غفلت های مهم و متعدد و یا عوامفریبی طراحان مسئله جلب نظر می کند. به این معنا که چنانچه نفوذ فرهنگی آمریکا در نظر باشد، اولاً نشان از بی اطلاعی مطرح کنندگان قضیه از چند و چون سابقه فعالیت های آمریکا در ایران دارد. ثانیاً حاکی از قصوری سطحی و مبهم نسبت به ماهیت کار فرهنگی است و ثالثاً مؤید غفلت از عمق و پهنه عملکرد فرهنگی آمریکا در ایران، در غیر اینصورت، نه آنرا تا این حد نوپا معرفی می کردند و نه آنقدر سطحی که در مشتی برداشتهای مفشوش جنسی خلاصه شود.

سابقه کار فرهنگی آمریکا در ایران، حداقل با تاسیس کالج آمریکایی البرز (۹۲ سال پیش) بوسیله دکتر «جردن» نشان می خورد. «علی پاشا صالح» از نخستین فارغ التحصیلان مدرسه مذکور در کتاب پیوندهای فرهنگی ایران و آمریکا می نویسد: «جردن در همه سفرهایی که به قصد جمع آوری کمک امریکائیان برای توسعه مدرسه مزبور به کشور خود داشت» از انقلاب سازندهای سخن می گفت که مدرسه آمریکایی در اصلاح شئون زندگی جوانان ایران پدید آورده است. این را گره بزینم به تاسیس دانشگاه شیراز (پهلوی) که دید و انتظار امریکائیان از آن، بخوبی در سخنان رئیس دانشگاه پنسیلوانیا که در مراسم اهدای دکترای افتخاری به بعضی از مقامات رژیم گذشته ایراد شده، منعکس است: «هرودوت مورخ یونانی در کتاب تاریخ خود اشاره ای به جنگهای ایران دارد و در گوشه ای از آن می نویسد هیچ جنبندهای سریع تر از یک قاصد ایرانی حرکت نمی کند و امروز قاصد ایرانی ما دانشگاه پهلوی است». (کتاب علی پاشا صالح) و نیز حضور بیش از پانزده هزار دانشجوی ایرانی (تا پیش از پیروزی انقلاب) در دانشگاه های آمریکا که وجه دیگری از همین مسئله محسوب می شود. علاوه بر این میتوان از بنیادهای فرهنگی مانند «نولبرایت» که بعد از جنگ جهانی دوم، برای مبادله معلم، استاد و دانشجو شکل گرفت، و نیز انجمن ایران و آمریکا در خلال جشنهای دوستمن سال استقلال آمریکا و... نام برد.

همینطور مواردی که سیاسی یا اقتصادی بوده اند، اما تاثیر تعیین کننده ای در تغییر بافت فرهنگی - اجتماعی جامعه داشته اند. مانند اصلاحات ارضی. فهرست فوق فقط اشاره ای است به گوشه ای از فعالیت های فرهنگی آمریکا در ایران، و گمان می رود همین مختصر برای مواجه کردن مبانی نظری «تهاجم فرهنگی» با بن بست کافی باشد. نظریه پردازان حکومت می گویند دلیل احاله هجوم فرهنگی به

NABARD_E_KHALGH
Organ of the
organization of Iranian People's
Fedaian Guerrillas
 Executive Editor: Zinat Mirhashemi
 Published by :
 NABARD Cultural Association
No : 115 22 Dec.1994
 PRICE : 6 F Fr 1/7 DM 1 \$ US

Nabard	Nabard
B.P 20	Post fach 102001
91350 Grigny	50460 KOLN
cedex	GERMANY
FRANCE	
***	***
Hoviat	B.P 121
Post Restante	1061 Wien
Mimers Gade 118	AUSTRIA
2200 N_ DANMARK	
***	***
Hoveyat	Nabard
P.O Box 1722	Casella Postale 307
Chantilly .VA	65100 Pescara
22022 U. S. A	ITALIA

نبرد خلق
ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
 مدیر مسئول: زینت میرهاشمی
 چاپ : انجمن فرهنگی نبرد

حساب بانکی نبرد خلق
 SOCIETE GENERAL نام بانک:
 BOULOGNE_S_SEIN آدرس بانک:
 FRANCE
 03760 کد گیشه:
 00050097851 شماره حساب :
 Mme.Tallat R.T نام صاحب حساب :

با کمک های مالی خود
سازمان را در انجام وظایف
انقلابی یاری رسانید

سراة مطالعه سالیانه در ایران
 تلویزیون رژیم در برنامه روز ۲۰ آذر گفت: سرانه مطالعه سالیانه در ایران ۱۶ دقیقه برای هر نفر می باشد. این رقم نشان می دهد که هر ایرانی در روز ۳ ثانیه زمان برای مطالعه صرف می کند.

سرخ در نام ، زرد در عمل

از صفحه ۱۱

سرمایه داری ریشه ندارند. جریانات اجتماعی واقعی که مسائل و مناقی دیرپاتر و بنیادی تر در مبارزه طبقاتی را نمایندگی می کنند. همه در طی شدن یک روند «متعارف» ذینفند. کمونیسم کارگری، لیبرالیسم، و فرمیسم چپی که اغلب سازمانهای چپ سنتی را در برمی گیرد، منطقی نیروهای یک سیر «متعارف» هستند».

شاید اکنون بهتر بتوان دریافت که چرا نویسنده با لجاجت از بحران «اقتصاد سیاسی سرمایه داری ایران» و اثرات اجتناب ناپذیر آن بر اوضاع معیشتی مردم نامی نمی برد و از کنار مبرم ترین و مشخص ترین مسئله جامعه به سادگی رد می شود. او با ساده لوحی حیرت آوری بند ناف خود را به بورژوازی لیبرال ایران بسته است و به گونه ای در باره «مسائل و منافع دیرپاتر و بنیادی تر» آنها قلمفرسایی می کند و به شوق می آید که گویی یک طبقه جدید اجتماعی کشف کرده است! در حالی که بحث در باره همان بخش وابسته، مونتاژگر و متکی به درآمد نفتی است که تاکنون همواره کاسه لیس قدرت حاکم بوده است: تکنوکراتهای «تمدن بزرگ» سابق و دلان سیاسی و قاچاقچی اسلحه فعلی. به راستی چرا «حزب کمونیست کارگری» وارد جزئیات این «مصالح و منافع» کذابی نمی شود تا حداقل برای بقیه «طبقات اصلی یک جامعه سرمایه داری» روشن گردد که چگونه و کجا با آنها شریک است؟ کارگران و زحمتکشان «روند متعارف» مورد تحسین وی در دوران محمدرضا شاهی با پوست و گوشت خود تجربه کرده اند و به احتمال قوی هیچ لزومی به تکرار آن نمی بینند. من هم با آقای حکمت در این مورد موافقم که «جامعه دارالمجانین نیست... حافظه تاریخی دارد» و درست به همین دلیل فکر نمی کنم نیروهای محرکه انقلاب تعهدی برای به رسمیت شناسی سلسله مراتب جامعه سرمایه داری داشته باشند حتی اگر حزب مذکور موفق به پیداکردن رنگی بالاتر از سیاهی برای تزئین سناریو خود گردد! این موضع درست بر خلاف موضع آقای حکمت که حرف سرخ می زند و عمل زرد انجام می دهد است.

دسامبر ۱۹۹۴

پیام فرمانده
کل ارتش آزادیبخش ملی ایران

از صفحه ۱

پیشگیری از وقوع جرایم امنیتی» در مجلس ارتجاع (۲۴ آبان) در همین راستاست. برای دفاع و آمادگی در برابر دشمن ضد بشری، از مجاهدان و رزم آوران آزادی می خواهم که در این مرحله حساس، سایر وظایف و اشتغالات خود را به حداقل رسانده و به وظیفه مقدم خود در صفوف ارتش آزادی قیام کنند.

در پرتو مهر تابان آزادی و مقاومت ایران رود خروشان خون شهیدان ضامن پیروزی محتوم خلق ماست

مسعود رجوی
 ۲۴ آبان ۱۳۷۳

تهاجم فرهنگی

از صفحه ۱۰

برهنگی مطرح است قابل ارجاع به فقدان فضای شاد و تنگناهای ویرانگر جنسی است، اتفاقاً به نظر می رسد بهره برداری امریکا از این شرایط بسیار کمتر از عطشی است که در جامعه وجود دارد. طرح ناموفق مسأله صیفه از سوی رفسنجانی، در واقع بازتاب بحران جنسی آوارشده بر سر رژیم است. در حالیکه این بحران، خود ناشی از کم و کیف عملکرده رژیم برای تزکیه اخلاقی جامعه است!!

نسل جوان امروز ایران که قرار است تصدی جامعه فردا را عهده دار شود، در ادامه ویرانگری موجود زمانیکه امکان ازدواج برایش فراهم می شود، نه از موضع لزوم تشکیل خانواده، که از زاویه ضرورت پاسخ گویی به نیازهای جنسی به آن نگاه می کند. از دید متصدیان رژیم این تمهید خوبی برای جلوگیری از توسعه کشور خصوصاً در بعد علمی است.

هرگاه کارنامه ادبی - هنری رژیم طلب شده، فوراً این توجیه به میان آمده که هنوز بیش از چند سال از پیروزی انقلاب نگذشته و هنرمندان آن نوپا هستند و نیازمند مجال بیشتر و... و این در حالیست که هرگز از «انقلاب فرهنگی» نامیدن حکومت آخوندی غفلت نشده است. از عجایب روزگار، اول انقلاب فرهنگی، بعد تولد فرهنگی !!

نباید از یاد برد که تا پیش از پیروزی انقلاب، هنر از نظر آخوندها مترادف رقاصی و رقص هم نه چیزی بیشتر از «باباکرم» ، آنهم باباکرمی ذهنی. فقط پس از حصول پیروزی برای آخوندها بود که به نفع ضرورت های متعدد داخلی و بین المللی، هنر بعنوان زیربغل سیاست جلب نظر کرد. با این تفاوت که این بار هنر مترادف تبلیغات عوام گرایانه ایدئولوژیک محسوب شد.

با پیروزی «انقلاب»، علاوه بر معکوس شدن وضع، بعضی مسائل نیز رو شد. آخوندهایی که استبداد شاه را مانع نشر حقایق اعلام می کردند، ناباورانه خود را صاحب قدرت در همه عرصه ها، از جمله آنچه که می توانست به خلق فرهنگی پویا و خلاق بیانجامد، یافتند. از این پس مجموعه امکانات فرهنگی (مراکز آموزشی، رادیو و تلویزیون، مطبوعات و مجلات، بنگاه های انتشاراتی و...) در اختیارشان قرار گرفت. حال پس از ۱۶ سال بهره مند شدن از چنین موقعیتی برای پرورش یک نسل در دامان خود، آخوندها به این دلیل وامصیبتای «تهاجم فرهنگی» سرداده اند که دقیقاً همان نسل پرورش یافته، آغوش به روی «تهاجم» گشوده است.

آن که از نگاه به نامحرم می گریزد که میباید وسوسه شود و مرتکب گناه، در واقع شائنی بالاتر از این ندارد که اندوخته همه عمرش در جرعه یک گناه دود شود. اما آنکه برای مقاومت فرهنگی مردم در مقابل پندار، گفتار و رفتار ارتجاع حاکم حقانیت قائل می شود، می داند که نظریه پردازان آخوندها در توجیه چماق و تازیانه، «تهاجم فرهنگی» را علم کرده اند. و سرانجام آنکه رژیم باید بداند اختناق و استبداد مذهبی آتش و خشم مردم را شعله ور خواهد کرد و بدون تردید هستی رژیم را در آینده ای نه چندان دور به خاکستر تبدیل خواهد کرد.

اخبار و رویدادها

کتابی در حمایت از منوچهر کریمزاده

روزنامه انفورمتن در شماره ۸ آذر اسفند پیرامون کتابی که اخیراً در حمایت از کاریکاتوریست ایرانی منتشر شده می‌نویسد: «منوچهر کریمزاده برای طرحی که وضعیت اسفبار فوتبال در ایران را نشان می‌داده است به ده سال زندان محکوم شده است. او یک ورزشکار بدون یک دست و یک پا را که در برابرش یک توپ فوتبال قرار داشت نقاشی کرده بود. مقامات کشورش از نقاشی وی خوششان نیامد. در ابتدا وی و سردبیر آن مجله را یک سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم کردند. سپس او مجدداً توسط دادگاه عالی محاکمه شده و ده سال زندان گرفت. در ۲۰ اکتبر به ابتکار گزارشگران بدون مرز ۲۴ طراح، قلم به دست، دور هم گرد آمدند تا به محکومیت همکار ایرانی‌شان اعتراض کنند. در میان آنها برنار، بریتو، کابو، کامبن، دولین، دویرتینو، لو، پانچو، پسن، پلاتنو، رانسون، سامسون، سینه، تینیوس، ترز، وات، ویاز، ویلمس و ویلونسکی را دیدیم. آنها یک کتاب غیر تجاری تهیه کردند که ریاست موسسه FNAC دو هزار عدد از آن را به مناسبت آمدن تسلیمه نسرين نویسنده بنگلادشی منتشر کرد. تسلیمه نسرين در مقدمه این کتاب جمله‌ای نوشته است: «من حیرت زده‌ام از سرنوشت سختی که در حال حاضر منوچهر کریمزاده متحمل آن است. برایم دردناک است که یک ذهن آزاد به خاطر بیان ایده‌اش در بند باشد.»

سلمان رشدی

رادیو اسرائیل در برنامه روز ۷ آذر اسفند گفت: «سلمان رشدی امروز در دیدار با هیات نمایندگی وزیران خارجه کشورهای عضو بازار مشترک کشورهای اروپایی از این جامعه خواست از نفوذ اقتصادی خود بر حکومت اسلامی به منظور لغو فتوای قتل او استفاده کنند. این دومین بار طی ماههای اخیر است که وزیران خارجه کشورهای عضو بازار مشترک با سلمان رشدی دیدار می‌کنند. رشدی در دیدار امروز گفت: حکومت اسلامی حاکم بر ایران آسیب‌پذیر است و به مناسبات حسنه با اروپا محتاج می‌باشد. از این رو اروپا می‌تواند از مناسبات تجاری خود با ایران به عنوان یک حربه به منظور تغییر سیاست تهران بهره گیرد. هیاتی که با رشدی دیدار کرد به وی قول داد در ادامه نشست وزیران خارجه کشورهای بازار مشترک در این هفته درخواست رشدی را مطرح نماید، که این قول مورد خرسندی او قرار گرفت. هیات همچنین متعهد شد که در دیدار سران کشورهای بازار مشترک که دو هفته دیگر در شهر اسن آلمان برگزار می‌گردد درخواستهای وی مورد رسیدگی قرار گیرد.»

ایتالیا

رادیو فرانسه در برنامه روز ۱۶ آذر اسفند پیرامون فشار دستگاه سیاسی ایتالیا بر قوه قضائیه این کشور گفت: «قاضی معروف ایتالیایی که مسئولیت رسیدگی پرونده‌های فساد و سوء استفاده‌های مالی در میان مسئولین سیاسی ایتالیا و ارتباط آنها با سازمان مافیا را به عهده داشت شب گذشته به منظور اعتراض به فشارهای سیاسی از سمت خود استعفا داد.»

اطلاعیه

دیروز سه شنبه ۶ نوامبر ۹۴، دادگاه عالی پاریس و دستگاه عدالت فرانسه یک تروریست رژیم دیکتاتوری و مذهبی حاکم بر ایران را تبرئه نمود. اقدام ننگین تبرئه زین‌العابدین سرحدی موجی از نفرت و انزجار در میان ایرانیان و افکار عمومی و رسانه‌های خبری فرانسه ایجاد نموده است. حکم دادگاه پاریس در مورد سرحدی نشان می‌دهد که دستگاه عدالت فرانسه تسلیم خواسته‌های دولت فرانسه گردیده و بنابراین ادعای پرهیز از «سیاسی» شدن دادگاه فقط برای بازگذشتن دست سیاستمداران فرانسه در سازش با دارودسته جنایتکار رفسنجانی بوده است. جالب آنست که رژیم ایران بخوبی از این حکم با خبر بوده و نه فقط قبلاً رفسنجانی در مصاحبه با روزنامه فیگارو بدان اشاره کرده بود، بلکه شرکت ایران ایر نیز با به تأخیر انداختن ساعت پروازش از پاریس به تهران آماده بوده تا این تروریست جنایتکار را به تهران ببرد. اگر دولت فرانسه چندی قبل دو نفر از تروریست‌ها که در قتل دکتر کاظم رجوی شرکت داشتند را تحت عنوان «منافع ملی» آزاد و بدین ترتیب یک امتیاز بزرگ به رژیم تروریست جمهوری اسلامی داد، امروز متأسفانه دادگاه پاریس در اقدام ننگین تبرئه یک تروریست با دولت فرانسه شریک می‌شود. ما ضمن محکوم نمودن حکم ناعادلانه دادگاه در مورد یکی از تروریست‌های رژیم ایران، از تمام شخصیت‌ها، احزاب، جریانات اجتماعی و مردم فرانسه می‌خواهیم که به این اقدام شرم‌آور اعتراض کنند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۷ نوامبر ۹۴ - ۱۶ آذر ۷۳

رژیم مستول مرگ سعیدی سیرجانی است

روز یکشنبه ۷ آذر اسفند، سعیدی سیرجانی، نویسنده سرشناس ایرانی در یکی از زندانهای مخصوص رژیم درگذشت. رژیم سرکوبگر آخوندی به مدت ۹ ماه او را زندانی و برای گرفتن اعترافات مطابق میل آخوندها تحت فشار قرار داده بود. بلافاصله پس از مرگ این نویسنده، بسیاری از ایرانیان و گروههای سیاسی، رژیم را مستول مرگ و اعلام کردند. کمیته بین‌المللی حمایت از نویسندگان زندانی وابسته به انجمن جهانی قلم طی یک اطلاعیه خواستار «انجام تحقیقات مراکز بین‌المللی مستقل در مورد چگونگی مرگ» این نویسنده شد.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران ضمن محکوم نمودن دستگیری و شکنجه سعیدی سیرجانی، از خواست کمیته بین‌المللی حمایت از نویسندگان زندانی حمایت می‌کند.

کمونیست‌ها در انتخابات نپال پیروز شدند

خبرگزاری رویتر روز اول آذر اسفند اعلام کرد که کمیسون انتخاباتی نپال رسماً اعلام کرد که حزب کمونیست این کشور اکثریت آراء در انتخابات پارلمانی اخیر را بدست آورده است. بنا به این گزارش حزب کمونیست ۸۰ کرسی و حزب کنگره ۸۰ کرسی پارلمان نپال را به دست آورده‌اند.

در برابر تندرمی ایستند
خانه را روشن می‌کنند
و می‌میرند



شهادی فدایی دی ماه

رفقا: فتح الله کریمی - خاطره جلالی - مرتضی حاج شفیعی ها - حسین محمودیان - مرتضی احمدی - سیروس قصیری - محمدزین الدینی - یوسف زرکاری - فاطمه حسن پوراصیل - بهمن روحی - آهنگران - سرور فرهنگ - حسن نوروزی - فاطمه شمسی - بهانی - شاهرخ میثاقی (اولین شهید جنبش دانشجویی خارج از کشور) - خدابخش شالی در مبارزه قهرمانانه علیه رژیم های شاه و خمینی در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای دموکراسی و سوسیالیسم طی سال های ۱۳۵۰ تا کنون به شهادت رسیدند.

برخی از رویدادهای تاریخی

دی ماه

- ۵ دی ۱۳۰۰ - درگذشت رفیق حیدرخان عمواوغلی.
- ۹ دی ۱۳۰۰ - انتشار نخستین شماره روزنامه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران با مدیریت محمد دهگان تحت نام ارگان اتحادیه های کارگران تهران .
- ۱۰ دی ۱۳۲۵ - شهادت گروهی از افسران و درجه داران مبارز جنبش ملی آذربایجان.
- ۱۳ دی ۱۳۲۶ - انشعاب جریان خلیل ملکی از حزب توده .
- ۱۸ دی ۱۳۳۰ - تمدید قراردادخانانه نظامی ایران و امریکا به وسیله رژیم شاه.
- ۱۶ دی ۱۳۳۸ - درگذشت نیمایوشیج علی اسفندیار) شاعر بزرگ معاصر.
- ۲۰ دی ۱۳۳۸ - اعتصاب دانش آموزان تهران.
- ۲۹ دی ۱۳۴۰ - اعتصاب کارگران حریربافی اصفهان.
- ۱۷ دی ۱۳۴۶ - شهادت جهان پهلوان غلامرضا تختی.
- ۹ دی ۱۳۵۳ - اعدام انقلابی سرگرد نیک طبع ؛ شکنجه گر رژیم شاه توسط رزمندگان دلیر فدایی .
- ۱۹ دی ۱۳۵۶ - کشتار مردم قم توسط مزدوران رژیم شاه.
- ۵ دی ۱۳۵۷ - شهادت کامران نجات اللهی استاد مبارز دانشگاه و از اعضای برجسته کانون ملی دانشگاهیان.
- ۷ دی ۱۳۵۷ - کشتار وحشیانه مردم قزوین توسط مزدوران رژیم شاه.
- ۹ دی ۱۳۵۷ - کشتار وحشیانه مردم مشهد به دست مزدوران رژیم شاه.
- ۱۶ دی ۱۳۵۷ - سقوط دولت نظامی ازهاری و تشکیل کابینه شاهپور بختیار.
- ۲۳ دی ۱۳۵۷ - بازگشایی دانشگاه ها .